



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 بهاس و شکر خدای را که بیا فرید مرد و عالم را و اختیار کرد  
 از همه جانوران مردم را و از خرد و دانش و پیرا بهره داد  
 تا بدین مرد و تمیز کند میان چیزهای نیک و بد و کردارهای  
 خوب و زشت و سخنهای راست و دروغ و صناعاتها  
 صواب و خطا تا دانده شود بد آنچه نمیداند و عالم کرد  
 بد آنچه جامل بود و درود خدای بر محمد مصطفی علیه افضل  
 الصلوات و التیمه باد و بر یاران و اسلم بپیشش **اما بعد**  
 چنین گوید ابو الفضل حمیس بن ابریم المتطبیب القلیسی  
 که چون از تصنیف بیان النجوم پیر و اتم این کتاب

مختصر اندر صناعات از کتبها تازی تصنیف کردم  
 و اسرار که استادان اندر کتابهای خویش پوشیده بودند  
 اندرین کتاب بیداکردم و نامش کتاب بیان الصناعات  
 نهادم از بهر آنکه علم هر صنعتی را که اندرین کتاب است  
 در مریابی مختصر مفید بیان کردم چنانکه خواننده زود  
 فهم کند آن شاه تعالی و اگر چه بسیار چیز از وی نیاز نمود  
 اما آنچه اندر وی یاد کردم بیشتر است که بعقل و دانش  
 نزدیک باشد و مقصود از ساختن این کتاب آن بود  
 که تا چون بدست کسی افتد و فایده از او حاصل کند ما را بدکار  
 خیر یابد و در دین از بسط کار یاد کاری بود و آن بیست باب است  
 و مریابی را بر ترتیب فراز نهادم تا چون خواننده این  
 کتاب را حاجتی باید یافتش بر روی آسان بود  
 ان شاه تعالی

# فهرست ابواب

- باب اول اندر صناعت کیمیا
- باب دوم اندر صناعت جواهر
- باب سوم اندر رنگ کردن جواهر
- باب چهارم اندر رنگ کردن بلور و مینا
- باب پنجم اندر رنگ کردن آبکینه از مر نوعی
- باب ششم اندر آب دادن کوسر با
- باب هفتم اندر آب دادن شیخها و آلات سلاح
- باب هشتم اندر صناعت کونا کون
- باب نهم اندر آمیختن رنگها
- باب دهم اندر آمیختن جبر و مداد
- باب یازدهم اندر بنفشه برون از کاغذ و بدید آوردن
- باب دوازدهم اندر خاصیت حیوانات از مر کونه

- باب سیزدهم اندر خیزه که در آن دفع حیوانات و غیره شود
- باب چهاردهم اندر خواص جومرنا و میوئا و نباتها از مر کونه
- باب پانزدهم اندر استعمال آنها از مر کونه
- باب شانزدهم اندر استعمال آتش و علمها در جبر
- باب هجدهم اندر علمها در شراب و لعنها در آن
- باب نوزدهم اندر عملها در مختلف از مر کونه
- باب بیستم اندر شستن قصب و برداشتن نشان از جاها بیستیم
- باب بیست و یکم اندر پید کردن اسپر از جماع و آبستنی

## اول

### اندر صناعت علم کیمیا

بدانکه علم کیمیا پوشیده و دشوار است از آن بسبب که بر این علم را حکما درست پیدا نکرده اند و گویند که از روزگار

قارون اسرار این علم را کس درست نتوانست دریافتن  
و علمش تمام دانستن و اندرین روزگار کسانی که دعوی  
کنند و گویند که اندرین روزگار کسانی که دعوی کنند  
که واصلیم یعنی که بدور سپیدیم قولشان درست بود  
مگر که تلویح تا ترکیب نتوانند کرد و تلویح آن بود که مثلا  
مس ابدا رو تا جان کنند که مانند زر شود و بیشترین  
مردم چون بینند بنده اند که آن زرست و همچنین ارزیرا  
بدارو تا مانند نقره کنند و ترکیب آن بود که مثلا زر  
و نقره و پس و آنچه بدین ماند از مریخی لختی است مانند  
و جمله را بهم بگذارند و بصناعت جنانش کنند که مانند  
زریا سپیم باشد و زان بس خرج کنند و تلویح و ترکیب را  
چون ده بار یا بیست بار یا بیشتر یا کمتر در آتش  
بری و بگذاری دارو تا شکر شود و بسوزد و دیگران

جان شود که از نخست بوده باشد و بدانک درین روزگار  
و اصل این علم تلویح و اندیا ترکیب جانکه یا دیگریم  
ولیکن باشد که یکی بهتر تواند کردن و یکی بهتر در خوردانکه  
در صناعت خویش صنایع و استاده بود و بسیار کس  
مال خویش اندرین صناعت خرج کنند و البته هیچ  
بمحصول کردن نتوانند و پیوده رنج برند و مال خویش  
ضایع کنند و نیز از بوی دارو تا و رنج تن و فکر بسیار  
به چهارها صعب افتند بس اندرین معنی کلامی چند مختصر  
مفید از کتبها نفیس اختیار کردم و دارویی جن  
اندر تلویح و ترکیب بدین باب باز نمودم تا اگر  
کسی را مقصودی بود از مراد و مقصود خود باز نماند ان شاء الله

**اندر دانستن علم این صناعت بدانکه اصل این**

صناعت دو چیز است دانستن علم احسا و ارواح

و حکمای این صناعت گویند که اجساد مفت خیر بود بر  
مفت شماره و ارواح چهار خیر باشد بر عدد چهار طبایع  
بس جمع کردن ارواح در اجساد تحقیق عمل و نظام تدبیر  
یابد کردن تا مردم بدین صناعت جاہل و عاجز  
نباشد و بدانک بهترین اجساد زرباشد و استادان  
این صناعت او را بر مزاق آب خوانند و بعدش نقره  
و او را ماه خوانند و بعدش قلعی و او را شتری خوانند  
و بعدش ارزین و او را زحل خوانند و بعدش آهن و او را  
قرنخ خوانند و بعدس پس و او را زمره خوانند و بعدش  
ژیوه و او را عطارد خوانند و ژیه مسمم جسد باشد  
و مسم روح و اما ارواح ژیه بود و او را فرار خوانند و گوگرد  
و او را حجر ملک خوانند و زرنیچ و او را حجر آفتاب خوانند  
و نوشادر و او را نس الطایر خوانند اما طبع زر کرم و نرم باشد

و طبع نقره سرد و نرم و طبع ارزین سرد و تر و طبع  
مس کرم و خشک و طبع ژیه سرد و تر و طبع زرنیچ  
کرم و خشک و طبع گوگرد کرم و خشک و طبع توتیا کرم و خشک  
اینست طبایع اجساد و ارواح که یاد کردیم **اندر عمل**  
**داروها سپید آب ارزین کردن** بتانند یک و نیم  
ارزین و بکزدش و مشقالی پرمه سوخته باوی پیاز  
چندان ریاش کند که مرده شود بس پرون آردش  
و باب نمک ویرا بساید و زان پس بشویدش یعنی  
آب بروی ریزد و زمانی ریاش کند چون آب صافی  
شود آب را از وی همی ریزد باری چند بچین کند  
تا شسته گردد چون خشک شود بتانند از وی چندان  
که خواهد و همچند وی ژیه باوی پیاز و سرد و راهم نمک  
بساید بس شیشه را به کل حکمت محکم بنیداید و آن

داروی سوده در وی کند و سه شبانه روز بر آتش  
نرم بر یانش کند بس از آن پرون آردش و باب  
فمک و پیرا بساید تا سپید و با کینه کرد و چون خشک شود  
**شکر ف کردن** بتاند شیشه ابکینه سطح بر  
ترنجی یعنی که باریک باشد و سرش تنگ چون کوزه دقاع  
و زیوه در وی کند و چهار یکی گوگرد و زرد باوی پیایند  
و باره مس تنگ کرده بر سر وی بنهد و از آن بس جمله شیشه را  
به کل حکمت نیک بینداید و با قناب بنهد تا خشک  
شود بس اگر کل درزی بشکافد و پیر باره و پیرا بینداید  
تا محکم گردد و از آن بس در تنور ار بشکل کوسفند نیک  
پیغرز و زود آن شیشه را در میان آتش بنهد و پیر  
تنور را به کل بینداید و یک شبانه روزی در آتش  
راند بعد از آن چون بدر آرد پرنج و نیکو کشته

باشد

باشد بس اگر خواهد که سرخ تر کرد و باب انار و پیرا بشوید  
**مرد اسنک و سرخ کردن** سرب را صغیرا بکند  
و بر قدر صغیر آتش دانی بسازد بس اگر نیم کوفت درون  
آتش دان پیرا کند و صغیر سرب بر وی بنهد و بالای  
صغیر دیگر باره نیم کوفت پیدا کند و صغیر دیگر بالای  
بنهد و هم بدین قیاس می کند بس چون صغیر نماند اگر نیم  
کوفت بر وی پیرا کند و بعد از آن آگد کوفته بالای آتش  
بریزد از آن بس از همه جانب آتش دان و نیز بالای آتش  
شبانه روزی آتش می کند بعد از آن چون نگاه  
کند مرد اسنک کشته باشد بس اگر خواهد که پرنج  
کند شبانه روزی دیگر آتش و پیرا زیادت کند همچنانک  
نخست کرده بس از آن چون نگاه کند آن مرد اسنک  
سرخ کشته باشد **زنکار کردن** پست تنگ را بر روی

سره که بیند اید یا مس را بسویان بساید و زان بس بر روی  
سره که تیز بریزد و بجای کاهی نم ناک بنهد یا سپ که  
در کاسه مسین کند و کاسه دیگر هم مسین بر روی فرو  
ورماش کند تا زنگ بکشد و بس از آن زنگ و پیرا به کار  
تراشد یا مس پیوده بانوشا در پیامیزد و بجایگاه نمناک  
نهد و روزی چند را کند تا زنگار گیرد **نمک**  
**قلبه کردن** بتانند چند آنکه خواهد از قیده و خردش  
بکوبد و بدیگی مسین در کند و هفت جندان که او بود آب  
باوی بیامیزد بس و پیرا جندان برود که نیمه آبش برود  
بس از آن آبش را در کوزه را رنو در کند و بگردان تا بج  
صافی بود از پیرون کوزه با بدر آید بس چون داند که آبش  
جمله بدر آمده است کوزه را آبش کند و آنچه نمک بود  
از درون و پیرون کوزه با جمله را به کار و تراشد و نگاه دارد

و پیرون کوزه با جمله را به کار و تراشد و نگاه دارد  
**روغن خایه گرفتن** بتانند خایه چند آنکه خواهد  
وزرده و پدیدد اش در کاسه رنگین کند و بکفجه و پیرا  
بسیار بزند و زان بس بر بهلو پای تشت جمله را بمالد  
و میان تشت را با قتاب گرم بنهد تا روغن خایه اندر  
تشت گردد اید بس انرا در شیشه کند و نگاه دارد  
بس از آن چند آنکه باید و پیرا یا کسی را به کار برد **کل**  
**حکمت کردن** بتانند کل تنور کران و لختی خطمی  
و نمک نان در وی کند و نیکش بمالد بس از آن موی را بنان  
گیره سخت خرد کند و باوی بیامیزد دیگر باره نیکش  
بمالد تا قوی شود و به کار برد **اندر سپید کردن**  
**داروها سپید کردن گوگرد** بتانند گوگرد چند آنکه  
خواهد و بانمک و آب خردش پاید و در آفتاب

ویرا بنهد تا سپید شود پس لختی زرنیچ پرخ کوفت  
با وی بیامیزد و زان پس کمینه کو ساله در وی کند تا بهفت  
روز تا سخت سپید شود چون سپید گشت، خاصیت  
مس را سپید کند و این خشک را نرم گرداند و رنگ را نیک  
بکشد **سپید کردن گوگرد زرد** پستاند کمینه کاو و گوگرد  
بدان بپاید و زمانی رها کند چون صافی گشت و ویرا  
امشته بریزد و سه بار همچین کند پس از آن باب ایشان  
باری ویرا نیک بساید و با تش ویرا بنزد پس آبش را صافی  
کند و بریزد و سه بار همچین کند و رها کند تا خشک شود  
که سپید و نیکو گشته باشد **سپید کردن قرشیدنا**  
باید که ویرا خرد بگوید پس چند آنکه او باشد نمک کوفت  
با وی بیامیزد و دیگر با آن مردور چون پخته بساید  
پس در کاسه رنگین کند و باب ویرا بشوید تا نمک از وی

پس آبش بریزد و خشکش کند و سرکه کمصغ در وی ریزد  
چندانکه زبرش بر آید و با قصاب ویرا بنهد تا پسته  
بجمله بشود و هفت بار همچین کند تا سپید کرد و  
و نیز لختی نمک و شب با وی بیامیزد و بر سفال نو ویرا  
با تش نرم تصعید کند تا تمام سپید کرد و **سپید**  
**کردن مرد اسناک** پستاند چند آنکه خواهد از وی  
و بر سنگ رخام با نمک وی را یک ساعت و نیم بساید  
تا چون خیمه تنگ گردد و پنج روز ویرا بپا کند تا حل  
همچون سیما ب **نوعی دیگر** اگر خواهد که ویرا  
محلول کند پستاند طلق را چند آنکه خواهد و در کیسه  
رکوی کتان با نیره ویرا در کند و پنج خرد کرده یا برف  
در کیسه با وی بیامیزد و بکاسه رنگین ویرا بند  
همی مالد تا آن طلق محلول شود و در کاسه بزیزاید



همچون آب شیر بس چون تمام پالوده باشد آن آب را  
بهد تا طلق بزیر کاسه بنشیند و آبش صافی گردد پس  
از آن آب صافی را اندک اندک همی ریزد تا او بزیر  
کاسه همچون مری سبید بماند پس از ابریک رود و از خاک  
و غبار نگاه دارد تا خشک گردد پس چون خواهد که حلش  
کند کوزه تقاع نو بیارد و چنانکه آب نار پیچ بود  
و لختی آب کافور بر آن طلق درش کند و تیر آب  
با وی بیامیزد چنانک نیک نم گیرد و زان پس چنده را  
در آن کوزه کند و پسر کوزه را به کلسن با بکل حکمت  
استوار کند و در سر کین کا و بنهان کند و هر روزی بیبار  
آن پسر کین را از وی دور کند و سر کین گرم در وی  
چنانک در میان سر کین بنهان بود تا بیست شبانروز  
براید آن وقت از سر کین کوزه را بدر آرد و همچنان

سر گرفته

سر گرفته به کل حکم اندر گیرد و باید که کل وی سپهر  
و قوی بود و در تابیش کند تا کل وی خشک شود پس از آن  
ویرا بر پسر کوره آتش بنهد و بزیر وی آتش نرم همی کند  
و چنان باید که از همه جانب وی آتش بود از باداد  
تا بشب چندانی که آن کل از وی فروریزد آن وقت  
کوزه را از آنجا برگیرد و یک شبانروز اندر میان تخ  
خرد کرده بنهان کند پس از آن سر کوزه را بکشاید یا کوزه را  
بشکند چیزی از وی بیرون آید بر گونه سیما بخی نیکو  
با لیمو بس اگر از وی بردست انداید و دست را با آتش  
بدارد البته هیچ گزند بد و نرسد و اگر از وی بردمان  
مالد و سنگ یا آهن که بر آتش تافته باشد در دمان نهد  
هیچ گزند نکند و اگر از وی دانه پشکی در طعام کند  
و بکسی دهد تا بخورد قضیبش مرگزار نکند و جنبند

و اگر باره از وی در نور چهار افکند تا نهایش همه در نور  
بیفتد و اگر لختی از وی رو اس افکند نور وی البته کار  
نکند و آن سر تا بجمده تباها شود و اگر خواهد که از او مروارید  
کند باید که مروارید خود را چون پرمه بساید یا صد  
خوب نیکو راوزان بس و پرا بجد بار باب صافی شوید  
و انرا بشیر میش تر شده بسر شد و لختی ازین طلق محلول  
با وی بیامیزد و زان بس از وی گروه کند هر یکی چند دانه  
مروارید و بزرگ شید باریک و پرا سفته کند چنانکه  
سوراخش فراخ نبود و روغن کچد نمازه بر سوراخش  
پینداید بس کپوتری بزرگ بیورد و انرا کوصله او کند  
چنانک کوصله اس فرو شود و مفت ساعت بگذارد  
تا کوصله او آید ار شود چنانکه اگر روز تا پستانی بود  
از بامداد تا نماز دیگر و اگر روز زمستانی بود تا نماز

و بس از ان از حوصله اش پرون آرد چون نگاه کند مرواریدی  
باشد که در روشن و با کیره چنانکه هزار مرد جوهری  
یکی تواند دانستن که آن چیست و اگر با تش بری و پرا و اگر  
باب هیچ عیب و غشی اند روی بدیدار نیاید **نوعی**  
**دیگر مختصر و عجیب** پستاند باؤنجان بزرگ که تخم  
بسیار دارد و انرا بکار د باره باره کند و در بستوی بزرگ  
بهند چندانکه چهار یک بستو باؤنجان بود بس طلق محلول  
در کوزه سخت تنگ در ریزد و رکوی نو تک بر سر کوزه  
ببندد و این کوزه را که طلق اندر وست در ان بستوی  
باؤنجان در بند چنانکه از همه جانب وی باؤنجان بود  
و نیز بالا کوزه ازین باؤنجان خرد کرده مقدار و ژه بندد  
و سه بستور ایند و در آفتاب گرم بسیت روزان  
ببستور ایند تا همچون سیما بگردد و اگر سی روز باقی

ریش کند همچون زرد آب شود که همه روح را بپند و  
**حل کردن زبویه و کلس خایه و انجیر خواهند ارداروهار**  
**دیگر** بتان کف دریا و نوشا در و کلس خایه و شیر زره  
و گوگرد زرد و نمک اندرانی از سر کبی مبری کند س چند همه  
دارو ها سر کبی را جدا بکوبد و بهم بیامیزد و بوزن چند دارو ها  
زبویه خالص در وی کند و نیک بسایدش تا زبویه بمیره و دارو  
بهم آمیخته گردد پس جبهه را در شیشه ابکینه کند و سرش  
به کلس بگیرد و در زیر سر کین سه روز بپا کند پس برون  
آرد و همچنان تر تقطیرش کند و آن چیز را که حل خواهد کند  
از دارو ها باین تقطیر کرده نیک بساید و دیگر باره در شیشه  
کند و هفت روز در زیر سر کین تربیا کندش تا همچون آب  
حل شود **حل کردن تنکار و بوره** چون تنکار و بیا پوره را  
حل خواهد که کند باید که بروی آب خوش بریزد پس با تش

نرم و پیرا گرم کند پس از آن ریش کند تا پودر گردد  
پس آن آب را بد آنچه خواهد به کار برد **حل کردن**  
**شب** شب را در موی بافته آرد نیز بنید و پس در برنی  
ابکینه و پیرا بپند و سر که که بروی ریزد سر برنی را محکم  
کند و زان پس و پیرا در سر کین تربیا کند و ریش کند تا حل  
شود **حل کردن پوست خایه** بتان قرع ابکینه  
و پوست خایه را چون سرمه سوده باشد اندر و کند  
و آب اندر تغاره کند و بر پیرا آن تغار آتش بر افروزد  
و این قرع را بتغار بند میان آب و همی جوشاند  
و چون آب کم شود آب را همی فزاید تا به آن هنگام  
که پوست خایه بقرع همچو آب شود **آب شب کردن**  
آب شب جنان باید گرفت که شب کوفته را در قندیلی  
کند و آن قندیل را در خمره سر که بیا ویزد و خنجر را

محکم کند و زان بس ویرا در سر کین تر نهان کند تا انگاه  
که شب چون آب گردد **اندر تکلیسات**  
**کلس کردن از پوست خایه** اما کلس پوست خایه کردن  
چنان باید که نخست پوست خایه را خرد بکوبد و باوزه نو  
ویرا در کند و کوزه را به کل حکمت بینداید و همچنین  
جمله کوزه را بکل حکمت بینداید و در تنور اگر بران ویرا یک  
شب بنهد سه بار همچنین کند و مری باری که آتش بیرون آرد  
ویرا بسنگ نیک همی ساید تا سخت سپید گردد و  
**کلس آهک کردن** بتاند دو دقیقه گوگرد و همچنین او  
اما هر دورا در دیگی کند و آب بروی ریزد چندانکه  
چار انگشت ز برش باشد و دو بار یا سه بار ویرا  
بجو شانند بس از آن در شیشه آبکینه ویرا در ریزد و آب  
صافی از وی بریزد تا چون خشک شود چنان شود که خوا تا

**اندر تعقیدات اندر عقد ثیوه** یعنی پستن  
وی بتاند خطمی تر و به کار و قواره را از زیر و آرد  
و درونش را بسر کار و پاک کند بس ثیوه را اندر وریزد  
و آب عرطینش در وی کند چنانکه ز برش بر آید بس از آن  
بریده خطمی را هم بر و بنهد بس کوی تر کرده بر کردش بجد  
و با نش سر کین یک شب ویرا در نهاد تا عقد شود **و فحی**  
**دیگری نیکوتر** بتاند بوره ارمنی و بوره زر کران  
از مری بی بجاه درم سنگ اشنان باری سی درم سنگ  
همه را بتری بقرع و اینیون بکاند و آبش جدا کند بس  
نمک تلخ و نمک خوش از مری بی بجاه درم سنگ بتاند  
نوشتا در بیست درم سنگ جمله را خرد بساید و بتری بقرع  
و اینیون بکاند و آبش را جدا بنهد بس نظر و ن مصری  
و شب مصری از مری بی بجاه درم سنگ بتاند شکارده

درم سنگ همه باو بد و بتری بقرع و اینتیق بجانند و آبش  
بحد اینند پس از آن اینهارا بهم بیامیزد و در کاسه بنهد  
پس بتانندی درم سنگ ژویه و یک و نیم کاس  
بوست خایه و سرد و در اینها که یاد کردیم بر سنگ رخام  
نیک بساید پس با قاقاب گرم بکیر و زینهار پس از آن و پیرا  
در پیشه کند و شیشه را به کل حکمت بینداید و سرش  
استوار بیند و با قاقاب گرم بکیر و زینهار پس از آن  
و پیرا در پیشه کند و شیشه را به کل حکمت بینداید و سرش  
استوار بیند و با قاقاب گرم یک ما و پیرا بیوسته می  
نهد از بامداد تا شب پس از آن و پیرا در تنوری نهد که  
آتش وی سخت گرم نبود چون از تنور بیرون آرد همچون  
نقره کشته باشد پس مثقالی از وی بار طلی ژویه کهنه کشته  
بیامیزد و زان پس و پیرا بگذارد ماسی نیکو آید و اگر درمی

از وی بر سیصد درم سنگ ارز نیز سیاه بینند  
و با کوزه کرد و همچون نقره **اندر عقد آنها** سرداروی را  
که خواهد تعقیق کند باید که آن آب را بتانند و در  
قرع ریزد و بر سر قرع قدحی شدنی بنهد و وصلش را  
به کلس محکم بینداید پس از آن در دیگی نو خاکستر تا نیمه در ریزد  
و قرع را درونند و بزیرش آتش نرم نرم می کند تا شب  
تا آن آب پخته شود چنانکه خواهد **اندر تلوخجات**  
**وقوت داذن الکیه** تلوخ ماه بتانند  
درم سنگ مار قشیشا و ده درم سنگ مس و نقره و سرد و را  
در بوطه بر نهند و نیز نختی بوره باوی بیامیزد از آنجا بسید  
نیکو فرو و آید پس درمی از وی بر بانزده درم قلعی نیکو بر افکند  
تا سخت نیک بدر آید و بخرج کند **تلوخ اقناب**  
بتانند بیست درم سنگ شبه نیکو و بسوئان و پیرا بساید

و بیست درم شک بسبایه بانمک اندرانی و زاک سبز  
 و نوشادر و شب بسید مصری از مرکی دو درم سنگ و نیم  
 ژیره پنج درم سنگ جمله را بهم خرد بساید و زان بس در شیشه  
 کند و پسر که تیز روی ریزد جند آنک چهار انگشت بالای  
 دارو تا بود و سرش به کلپس محکم کند و به کل حکمت و پیرا  
 بینداید بس از آن بر آتشی نرم و پیرا تا شب نهد بس سر را  
 بکشاید و چون نگاه کند سر که چون قطران سیاه گشته  
 باشد بس پسر که را از وی بریزد و بشویدش و زان بس  
 و پیرا بگذارد با همچنانکه او بود نقره تا غایت بدراید  
**نوع دیگر بهتر از آن** توتیای کرمانی ده درم سنگ  
 تنکار و قلعند و اقلیمیای سیم و مار قشیش از مرکی یک درم  
 خون رک ادوی و شب یمانی از مرکی نیم درم شک این جمله را  
 جدا جدا بگو باد سخت خرد بس بهم پامیس و بعد آن

بستند خرمای بی دانه و این دارو تا را بدان خرمای بس  
 و نیک بمالد جندانی که دارو تا در خود گیرد و بناید که خرمای  
 بسیار باشد بس بستند پس تنک کرده و در آتش  
 گرم کنند تا سرخ شود بس از آتش بدر آرد و همچنان  
 سرخ در دو شب انگوری زنده بس از دو شب بدر  
 آرد و در نمک آب افکند بس از نمک آب بر آرد  
 و در نمک خشک افکند و نیک بدست و پیرا بمالد  
 و سه چهار بار همچنین کند تا پس پاکیزه شود بس  
 دو مشت ستمش ترش در دیک کند و آبش بر سر  
 ریزد جند آنکه و پیرا پوشاند بس آن پس او را بخا افکند  
 و بخوشاند تا سیج آب نماد بس از دیک و پیرا بدر آرد  
 و به کارد و پیرا خرد پیرد و در خرمای معجون کرده با دارو تا  
 در گیرد جنانکه بالای دارو تا باشد بالای بس و بناید

کزین خرمای با دارو که گفتیم بسیار بود که زیان دارد بلکه  
آن قدر تمام بود که مس را بپوشاند و پراکنده کند و در پوسته  
نهند تا نیک سبک شود پس باره نقطه در ریزه مالند و ریزه  
آلتی باشد انگاه آن که اخته را در آن ریزه ریزد پس چون سرد  
شود بر یک کتی و پراهنند و بکندی در بنه بنهد تا پرخ  
شود و اگر خواهد که نیم درم سنگ شاذنه با دارو مالیش  
بیا میرد هم روا بود و رو لیخته جای خون آدمی بکشد  
**اندر قوت دادن کسیر** چون داروی از بهر این صناعت  
ساخته باشد و آن دارو قوت آن ندارد که درون جسد  
رود و خواهد که ویرا قوت دهد تا ننگ کو کرد زرد و آهنگ  
و قلیه از مریمی بس جمله را با آب بیزد و بیالاید  
و با کسیری که قوتش نیک نباشد بیا میردش تا قوی گردد  
و نیز نختی زرنیج در وی کند تا نیک شود **اندر نرم کردن**

**زر و نقره چون خشک باشد** تا ننگ کار یک بهر  
و نمک قلیه و بوره با یک زره از مریمی یک بهر پس جمله را  
در دیک کند و آب صافی بروی ریزد چنانکه زب پش  
نیک بر آید پس و پرا بپوشاند و زان بس آبش را در پیشه  
کند و خون بز را با قتاب بنهد و بکفجه باری چند بچنبد  
و دو جندان که آن آب بود ازین خون بز با وی بیاید  
و با قتاب بنهد تا خشک شود و زان بس زربا قلیه  
خشک را بدو سپیکه کند تا نرم گردد **اندر ترکیبات**  
**ترکیب آفتاب** پستاند نیم درم سنگ ارزیزد و دو  
دانه سنگ نقره و نیم دانه روی که بتازی وی را شبیه  
خواستند و نیم دانه سنگ پس بس نقره و مس و شبیه  
بهم بگذارند و زان ارزیزد بگذارند و بهم بیا میرد پس چون  
بیرولش آرد باره باره می شود پس در می از وی بر سه درم

مس افکند و سم جنانکه او بود نقره باوی بیامیزد و آنچه خواهد  
از او بکند که همچو زر بود **ترکیب ماه** بتاند آسن  
چینی که بسومان سوخته بود یک بهر و ننگار یک بهر پس دورا  
بهم بگذارد بعد آن جندانکه این مردو باشد از زیر نیکو باوی  
بیامیزد و دیگر باره جمله را بگذارد و آنچه خواهد از وی بریزد  
که همچو نقره باشد **نوع دیگر** بتاند سی درم سنگ  
شبه نیکو و دو درم سنگ آسن سوخته و دو درم سنگ  
قلعی با کیزه و دو درم سنگ نقره و جمله را بهم بگذارد و نیز  
ابلینه شامی کوفته لختی باوی بیامیزد و آنچه خواهد از او بکند  
**نوع دیگر** بتاند هژده درم سنگ قلعی و پ  
درم سنگ شبه نیکو و شش درم سنگ مس و سه درم سنگ  
ارزیر سیاه و مرکبی را بجد بگذارد مگر از زیر که سه درم سنگ  
ژیو و باوی بیامیزد و بگذارد پس از آن جمله را بهم بیامیزد

و دو درم سنگ زفت شامی باوی بیامیزد و جمله را در <sup>بوته</sup>  
فراخ بگذارد و آنچه خواهد از آنها از وی بریزد که همچون  
نقره باشد **ترکیب هفت جوش** بتاند آسن  
چینی و سپید روی از مرکبی دو درم سنگ مس که بسواد  
و پیرا با یک نغم کرده باشند چهار درم سنگ نقره را بسپید  
مشقالی جمله را بهم بگذارد و چون کداخته بود دو درم سنگ  
قلعی و دو درم سنگ سندروس کوفته که بسپیده خایه و پیرا  
سوخته باشند این جمله باوی بیامیزد و چون کداخته  
بود آنچه خواهد از وی بریزد که همچو نقره بود **اندر کهن**  
**کردن زر که نو باشد** بتاند مازوی کوفته و آب  
بروی ریزد جنانکه ز برش برآید و با تش نرم و پیرا جندان  
بچوشانند که نیمه باز آید بس آبش صافی کند و ثقل بپندازد  
و چون خواهد که زر را کهن کند ازین آب بروی پنداید



و بر صفحه آسن و پرا بکسته و بس آسن را با آتش بنهد تا کرم  
شود و آب وی خشک کرد و وزر که بن نماید بس از آن  
دانه خرثوب شامی در آب توی در کند و زر را در میانش  
نهد و استورا همی جوشاند بسیار تا جان کرد که خواهد  
**بولاد کردن نرم آهن** اگر خواهد که آهن نرم را بولاد  
کرد انداخته است آهن را بگذارد و چون در آتش گذاخته بود  
بوست انار ترش و مدینه زرد را بهم بیامیزد و بر آهن کند  
انچه بپزند تا غایت بولاد کرد **کتابه کردن بر مس**  
اگر زینتی را با زر بکار بساید و زو کتابه بر مس بنویسد و زان  
بس و پرا بر آتش زمانی کرم کند چون پرون ارد کتابش  
همچنان بود که بندارند که بسیم کرده است و با بینه  
و نیکو **سپید کردن مس** بتانند نمک خیره و بر روغن  
زیت و پرا سخت بسیار بساید تا همچون انگبین شود

از وی بر مس تنگ کرده بساید و زان بس او را بر آتش  
کرم کند و کرمش ادرسه که افکند تا بسپید شود **کتابه کردن**  
بتانند روغن بیدانچیر و بکفجه آمین چند آنکه خواهد  
از وی در کند و سه یک او را پود با وی بیامیزد و زان بس  
آتش سخت نرم همچون چراغ زیرش بر افروزد و چون روغن  
اندکی مانده بود بس از آتش و پرا پرون ارد و جلایش  
و **سپید کردن مروارید سیاه** بتانند دانه  
محب چند آنکه خواهد و پوستش بنید از دانه اش را  
خرد بکوبد و چون خمیرش کند و مروارید سیاه را در  
میانش کند انچه بنشته بود یا نقش کرده هم بگونه هم  
سپید بود و عقیق همچنان پرخ و با لیمو زره بساید  
**نوع دیگری** بتانند گوگرد سپید و زر بکار از مری  
بهری و سرد و را خرد بساید و بسپیده خایه بساید و زان

بس ویرا بقرع و اینیق بچکاند و آنچه خواهد بر عقیق بنویسد  
یا بنکار د چون خشک شود برابر آتش زمانی ویرا بدارد  
تا گرم شود بس بر کوی آن بردارد و از وی بستر آن خیره  
که بر عقیق کرده بود همچون نقره سپید باشد سخت پاکیزه  
و نیکو ان شاء الله تعالی **باب** **دوم**

**اندر صناعت جواهر عمل مروارید**  
بتانند ده درم سنگ مروارید خرد و چون <sup>بسیار</sup> پسته  
بس دود انگ سنگ شیرزه و موم جدا و نوشا در سپید پاکیزه  
با وی بیامیزد بس آب ترشته از پنجه در وی کند جدا انگه زبر  
براید و در شیشه آبکینه و برابریزد بس چون شیشه را  
بر آتش نهند و بزیرش آتش نرم کنند تا چون خیره شود  
بس دست بشوید و بفت دست از وی مروارید کرد سازد  
بس بهوی خوک سوراخ کند و در نفاخته ماسی تازه بنهد و نفاخته را

در شکم ماسی کند و شکم را بدوزد بس ویرا در تنور بریان  
کند بس پروش آرد تا پود شود بس مروارید را بدرد  
آورد و او را آب صدف محلول و آب نمک تلخ  
محلول بشوید اگر باکیس زه باشد فنها و الا دیگر باره همچنان  
کند تا پاک شود **عمل نیکین سرخ** بتانند بلور  
صافی و چون سرمه بساید و سنگ آبکینه را خرد بکوبد  
و بشوید و زرنیچ زرد و زرنیچ سرخ با هم کوفت  
و مس سووه بسوئان از سرکی بهری راست بتانند  
و جمله بسپزد بس در پوسته نهند و بزیرش آتش کنند تا بگذارد  
و چون کداخته شود ویرا جمع کند و آتش را دور کند  
و یک شب در کوره رها کند بس پرون آرد سرخ  
کشته باشد **نوع دیگری** بتانند چهار درم  
سنگ از زیر سوخته بگوگرد و چهار درم سنگ روی

و چهار درم سنگ شکر ف و یک درم سنگ اقلیمیا سیم  
سه را خرد بگوید و در کفجه آمین در کند الا اقلیمیا و گوگرد  
زرد را بس کفجه را بر آتش بنهد چنانکه از دارو تا سخت سیاه  
گردد بس اقلیمیا کوفته و گوگرد را بروی پرا کند و بخیزی  
و پرا بچنانند تا بهم آمیخته شود بس از آتش فرو گیرد و چون  
سپرد شود بس که ریزش و پرا نیک بساید بس او را  
خشت کند بسایه انگاه در بوته بگذارد بس بگذارد تا سرد  
شود سنگ پرنج کشته باشد بس خرد کند و آنچه  
خواهد بسازد **نوعی دیگر** ستانده هر زریخ  
زرد و با سه که مصعد و پرا خرد بساید پیکر و تمام و دو هر  
زریخ پرنج بستاند و با سه که مصعد پیکر و دیگر  
و پرا نیک بساید بس مردود را بهم پامیزد و دیگر باره بساید  
بس نیم هر گوگرد زرد کوفته و پنجه با وی بساید

و برین پرنج را به کل حکمت بیند آید و لختی نمک کوفته  
بزیر برنی در کند و این دارو تا در وی کند و قدحی بر سر  
برنی بنهد و وصلش را به کل حکمت نیک بیند آید  
بس و پرا بر آتش نهد و بزیرش یک شبانروز را آتش  
کند آنکه بر دارد آنچه نیکین را شاید بقدر تصعید کرده  
باشد **سرخ نوعی دیگر** ستانده هر  
ابکینه مینای زرد و یک هر سرنج و چهار یک هر روی  
سخته مری را بگوید و بس پزند بس جمله را در بوته بگذارد  
چون پرون آرد پرنج شده باشد **عمل نیک زرد**  
ستانده یک هر نمک کوفته و یک هر گوگرد زرد کوفته  
و دیگری سفالین نور را به کل حکمت بیند آید و لختی نمک  
کوفته در دیک کند و لختی گوگرد زرد بالاایش بریزد  
و همچنین لختی این و لختی آن می بر آند تا جمله در دیک کند

بس بر آتش بنهد چنانکه کداخته شود و ده درم کنگ  
مارقشیشای کوفته و بیخته در وی کند و جندان بگذارد  
تا سبک گردد بس پرون آرد مانند زر باشد آنچه خواهد ازو  
بکند **عمل نیکین که جور دهنی** بستاند آبکین  
آسمان کون کهن سه بهر و مرد اسنگ سیم یک بهر و روی <sup>سخته</sup>  
نیم بهر جمله را خورد چون پرمه بساید و در کوزه نود در کند  
و کوزه را به کل حکمت بینداید و سه شبانروز و پیرا  
در کوره آتش بنهد چنانکه آتش وی سخت نبود بس پرون  
آرد و آنچه خواهد بسازد **عمل نیکر مانند بیروزه**  
بستاند توتیای سخت زرد و زنگار و روی <sup>سخته</sup> و مس  
سوده بسو نان از سر کینی سری سرنج یک بهر و نیم نیمه یا  
بگوید و بسازد و بلور و سنک آبکینه بسید را چون <sup>سخته</sup>  
بساید و ازین سرد و نیم چند آنکه همه دارو باشد باوی بساید

و جمله را بهم بساید و در بوته نهد و آتش نیز می کند  
تا کداخته شود بس آتش را جدا کند و یک شب او پیرا  
انجا را کند چون پرون آرد همچون سنک پروزه <sup>سخته</sup>  
**باب سوم اندر رنگ کردن جواهر**  
**رنگ کردن یا قوت سپید** باید که نخست  
یا قوت را آب شب بد تا رنگ بیدیرد **صفت**  
**آب شب** ستاند یک بهر شب چانی و یک بهر  
زرادین و یک بهر اسنگ آب نارسیده و یک <sup>سخته</sup>  
قلیه صابون و دو بهر پوره ارمنی بس جمله را <sup>بگوید</sup>  
و بسازد و ازو نختی در بستوی سفالین در کند و یا قوت  
در انجا نهد و نختی دیگر ز برش پیرا کند و سه بتورا بکل  
حکمت نیکو بینداید بس در آتش بشکل و پیرا یک شبانروز  
یا بیشتر نهند و زان بس آتش از وی دور کند تا پیرد

شود بس پرون آرد و در یکی نوکند و یک کف ازین  
دارو با بروی ریزد و وز بس پیکره تیز در کند چنانکه  
دو انگشت بالای او بر آید بس سه ساعت و پیرایش  
نهد و چون پیکره کم شود اندک اندک بیفتد زاید  
بس پرون آرد و باب صافی بشوید و مری که خواهد  
اورارنگ کند **زرد کردن یا قوت سپید**  
بتانند یا قوت سپید و جلایش ده بس پیکره  
مصعد و عصاره قبیح انار ترش و بول گودکان از مری  
به سری بتاند و جمله را در قحی کند و کل حکمت  
ببنداید بس یا قوت را در وی اندازد و شش و قیه  
نمک اندرانی و شش و قیه شب یانی و شش و قیه  
بوست حنظل زرد در وی کند و سرش را بجل حکمت  
حکم کند بس و پیرادر پیکرین اسب که تر باشد بیا کند

ده روز بس پرون آرد و یا قوت را بر کوی بی پاک کند  
و قح را بشوید و دیگر باره و پیرادر قح نهد و نیم طل  
کمینه کاوشش و قیه خوب ما میران چینی با یک قیه  
شب یانی این جمله را در قح کند و سرش را ببندد  
و دو روز پیرایش آتش کند **سرخ کردن**  
**یا قوت زرد** بتانند یا قوت زرد را در میان  
بنبه نهد روزی چند انگاه بتانند روی سخنة و گوگرد  
زرد از مری نیم بهر سخنة یک بهر مرجان نیم بهر  
مری را جدا بگوید بس بهم پامیزد و بس که مصعد بس شد  
و سفظ و سر بوش و پیرا بد و ببنداید و بسایه خشک کند  
بس یا قوت را باب شب بیالاید و بگذارد  
تا خشک شود بس در سفظ نهد و سرش را حکم کند  
به کل حکمت و چون خشک شود در کوزه ببندد و آتش کند

چنانکه سخت گرم نباشد شش ساعت بس آتش  
کم کند و آن شب هم انجا را کند بس پرون ارد پرخ  
خلوتی کشته باشد **سبز کردن زمره سفید**  
بتانند سنگ زمره بسید و جلا دهد چنانکه یافت را  
بس قلیه بسید کوفته و پیخته و زنگار از مرگلی پودرم  
سنگ آهک مثقالی سنگ بکینه بکدرم سنگ  
دردی زیت نیم درم سنگ جمله را خرد بکوبد و بسیند  
و ابلی که دردی خطمی بود همه را بسند بس درون <sup>فوطا</sup>  
بهد و سر بوش و پیرا بدان بیند آید و بسایه بند <sup>جشک</sup>  
بس زمره در آباب شب سه ساعت بسیند و آنکه  
بتانند نیم درم سنگ روی سخنة کوفته و پیخته و باب  
اسبرک و پیرا بسند و زمره در آید و بیند آید و بکدر  
تا خشک شود بس و پیرا در <sup>سخت</sup> فط بند و سرش کل

حکمت نیک بیند آید چون خشک شود و پیرا با آتش تون  
بهد و بسیب وی آتش نی آینه پسته بند تا نیم روز یا  
پیشتر انگاه نظر کند اگر نیک شده باشد آتش را  
دور کند و اگر نه دیگر باره آتش کند تا نیکو شود  
**نوع دیگر** بتانند سنگ دهنج نیکو و خرد  
بکوبد و پیشتر سر فراخ و پیرا بند و سه چندان که او  
زیت کهن صافی باوی بسا میرود و ده روز در آفتاب  
گرم بند بس بسا لاید و صافی کند و همچنان بسا بکند  
بس چون صافی شود در قرح آبیگنه کند و به کل حکمت  
بیند آید و زمره اند روی افکند اگر بسید باشند  
و اگر رنگ دون چیزی بر سر قرح بند و چهار روز در سر  
تریا کند بسین آرد اگر رنگ گرفته باشد  
و الا چهار روز دیگر در سر کین تریا کند تا رنگت سرد

**نوع دیگر** پستاند زیت صافی چهار  
 بهر و سنگ و مینج یک بهر و زمره کو سفند و هر  
 بس سنگ و مینج را خرد بساید و جمله را در قح آب کینه  
 کند و قح را به کل حکمت پنداید و سنگ ز قرد را در  
 قح افکند و چیزی بر سر آن قح بندد و پرو پرا به کل  
 حکمت محکم کند و در آتش نرم و پرا یک شب باز و ز  
 رها کند و سرگاه که روغن زیت کم شود بیفزاید پس  
 بیرون آورد و جلا دهد **سبید کردن مر او ارید**  
**سیاه** پستاند وانه محلب جدا نکه خواهد و بوش  
 بیند از دو دانه را خرد بکوبد و چون خمیر کند و مر او ارید را  
 در میانش بندد پس ویرا در میان خمیر فطیر بندد و در  
 بس ز بس بیرون آورد مر او ارید را بسبید کرده  
 باشد و اگر نشده باشد همین عمل کند تا بسبید کرد

بسیار

بس باب صدف محمول و باب طلق جلایش و پستاند روشن  
 و آبدار کرد **کوند اذن مر وارید و غیره**  
 پستاند خرشاله کو ساله را او را انصعید کند پس  
 آب از وی بگیرد یعنی او را بر کوی بندد و در کا  
 رنگین آب کند و آن رگور ابد و هالذ تا خوشه با آب  
 بیرون آید بس آنچه خواهد از جواهر و مر وارید درین کا  
 آب بند چند روز تا آبدار و نیکو کرد **سبید**  
**کردن عقیق** پستاند خاکستر اثل و خاکستر  
 چوب انجیر از سر یکی بهری و آب و نمک با وی پیچد  
 و جمله را در دیگی باکیسز کند و با آتش نرم او را گرم  
 کند تا سخت شود بعد از آن عقیق را بدان بینداید  
 و با آتش گرم کند تا جایگاه اندوده بسبید شود  
 همچو جزع **روشن کردن بجاده** پجاوه را

جلا دهد پس بروغن زیت لختی گوگرد بپایمیزد و در برنی  
 آگینت و پرا بپند با این روغن پس او را به کل حکمت  
 بینداید و دو شبانروز با کش نرم بس زرد پس بیرون  
 آرد و پاک کند همچو پا قوت شده باشد **سرخ کردن**  
**عقیق زرد** نخست او را جلا دهد پس بروغن زیت  
 گوگرد بپایمیزد و با کش سر کین او را نرم بس زرد تا سرخ  
 کرد و **نیشتن و نقش کردن بر عقیق**  
 پستاند لختی قلیه بسید و لختی بک عر  
 و مردور چون سرمه بساید پس مردور را بسره کشند  
 کمالد و آنچه خواهد بدین دارو بر عقیق بنویسد و بنکار د  
 و بگذارد تا خشک شود پس کوره آتش را گرم کند  
 و آن عقیق را در آتش نهد تا نیک گرم شود چون زمانی  
 براید از آتش بیرون آورد چون سرد شود آن دارو

از وی پاک کند آنچه نیشته باشد بگونه رسیم بسید باشد  
 و عقیق همچنان **سرخ نوع دیگر** پستاند  
 گوگرد بسید و زنگار از سر یکی بهری و مردور را خرد بساید  
 و بسپیده خایه بسر شد پس ویرا بقرع و ابنتیق بجا زد و آنچه  
 خواهد بنویسد چون خشک شود برابر آفتاب بدارد  
 تا گرم شود پس او را پاک کند آن نیشته همچو نقشه باشد

**باب چهارم در رنگ کردن**  
**بلور و مینا رنگ کردن بلور از هر گونه**  
 پستاند بلور و آنچه خواهد از و بکند از کین و سره  
 و غیر آن پس آن خیر را جلی دهد و بنهد پس از آن پستاند  
 آبکینه و سنگ آبکینه و آتمک و نمک اندرانی از سر یکی بهری  
 راست مرد است نیم بهر یکی جدا بگوید و بسپزد  
 پس جمله را بهم بسپاید و باب بسر شد تا چون خیر



سنگ شود پس از آن ویرا در سفتی بنهد که از کل حکمت  
کرده باشد و سر بوش سفت باید که هم از کل حکمت بود  
پس ویرا بسایه بنهد تا خشک شود پس اگر خواهد که رنگ  
بلور سرخ کند معینسای اشهب تابنده بتاند  
و باب صافی ویرا نیک بساید تا همچون مرصع شود پس  
لختی بشم با لیره بتاند و بدین دارو ویرا بسایه لاید  
وزان پس درون آن سفت را بدو همی مالد چنانکه همه سفت را  
نیک بمالد و همچنین پر بوش ویرا بسایه بنهد تا  
شود آن هنگام بتاند از بلور کرده باشد و چیلتی ویرا  
درین سفت معلق بیاویزد که البته این چیز با سفت نرسد  
پس سر ویرا بوشد و وصلش را به کل حکمت محکم کند  
و بنهد تا خشک شود پس ویرا در تون نهد و بزیر وی  
آتش نی آید پشته می کند تا بسیار نی بسوزد پس از آن

ر یا کند تا سرد شود پس بیرونش آرد سرخ همچون انار  
کشته باشد پس اگر سرخ نیکو نبود دیگر باره آتش  
نی بکند تا سرخ گردد پس اگر خواهد که رنگ سبز  
کند روی سخته مصری را نیک بساید و باب ویرا بر سنگ  
نیک بمالد و زان پس ویرا بر سنگ نیک بمالد و زان  
پس از وی پیشم بردارد و همچنان که کف تیم درون سفت  
و سرش را بدو بمالد زیر آن داروی نخست که یادیم  
و اگر خواهد که لاجوردی کند یا آسمان کون بتاند  
ریم مس که بتازی ویرا جفت الخاس خوانند و باب  
وی بیامیزد تا چون مرصع شود و همچنین سرخ و سپهر  
که کف تیم بکند و اگر خواهد که از رقی کند معینسارا  
چنانکه کف تیم بسوی دارو تا سرخ بمالد و بسایه بنهد  
تا خشک شود و زبروی ریم پس چنانکه بسوی لاجوردی

یا در گرمی مالند و خشک کند و تدبیر اول به کار دارد که  
عمل جمله رنگها یکسان بود **سرخ کردن بلور**  
بتاند مغنسیا ده بهر و زال سه بهر و شکر یک بهر  
و شاذنه نیم بهر و ابکینه دو بهر جمله را خرد بگوید و لختی  
نمک باوی بیامیزد و زان بس دو سفت از گل تنور بکند  
و زین دارو را در وی کند و سفت دیگر در وی بپوشاند  
و میانش ترا به گل نیک بینداید و از با مدا و تا نیم روز  
بر آتش و پیرار ها کند بس از آتش پرون آرد که پرخ  
و با کینم کرده بود **آسمان کون کردن**  
**بلور** بتاند نیل و لاجورد از سر کی بهری ابکینه  
یک بهر آهک دو بهر جمله را خرد بگوید و بهم بیامیزد  
و باب بس شد تا چون خیمه کرده و همچنان آتش و پیرا  
بزد که کف تیم **سبز کردن بلور** بتاند

یک رطل بلور کوفته و بیخته و شسته رطل پیرنج و سیرده  
قراط رو لیخته کوفته و بیخته و هفت قراط ز کار کوفته  
و بیخته بس از آن جمله را بهم بساید و در کوزه شش  
که به گل حکمت و پیرا اند و ذه باشد همه را در کند و در  
کوره آتش نهد و بزیر وی آتش می کند تا بگذارد  
بس چون یکباره شود آتش از وی جدا کند سبز و با کینه  
شده باشد **زنگار کردن مینا از هر کوند**  
بتاند بلور سنگ ابکینه سپید و پیردورا چون هم  
بساید و یک بهر ازین بهر دو یک بهر بسید آب را بهم  
بیامیزد و نیز چهار یک بلور نظرون با این جمله بیامیزد  
و دیگر باره همه را بساید و زان بس جمله را بدیگی که بگل  
حکمت اندوده باشند در کند و دیک را در بوته نهد  
و بزیر وی آتش می کند تا جمله بگذارد چون سبک

کشته بود آتش از وی دور کند تا سرد کرد و بس پرون  
 آردش زرد همچو پا قوت زرد کشته باشد با نیزه  
 و نیکو بس اگر خواهد که ویرا بسید کند بدل آن بسیداب  
 که نفیتم هم بدان وزن بسیداب ارزیر قلعی در وی کند  
 تا بدل زرد رنگش بسیداید و اگر خواهد که رنگ ویرا  
 سبز کند بدل بسیداب ارزیر سیاه کند هم بدان وزن  
 که اول یاد کردیم و نیز با مر سه رطل از وی یک درم سنگ  
 زوینخته سوخته بیامیزد و اگر خواهد که رنگ ویرا سرخ  
 کند با آن دارو تا که نخست کف تیم با مر رطلی از وی  
 یک مثقال شب سوخته بیامیزد تا سرخ و با کیسه  
 بیرون آید و اگر خواهد که رنگ ویرا سیاه کند بر داروی  
 اول یک درم سنگ توبال آهن سوخته بیامیزد تا سیاه  
 بیرون آید و اگر رنگ وی لا جوروی کند بسیداب وی

باید که بسیداب اسرب باشد و با مر رطلی از وی یک درم  
 سنگ آهن چینی سوخته بیامیزد تا لا جوروی نیکو پرون آید

**اندر عمل کوره این صناعت**

بنا کند توری که بهنانش یک کز بود و درازیش یک کز  
 و نیم باشد و میان ویرا با جر بخته مشبک بکند همچنانک  
 تون کوره را و برزیر وی آتش همی کند بس از آن توری  
 بر بالای این مشبک بنهد و وصلش را به کل بنداید  
 و چنان کند که مشبک در میان توری بود و در توری بالا  
 همچون رفی کند و میان مر سور اخی همچون عمودی از کل  
 بکند راست بر قد سفت تا سنگام حاجت سفت را  
 راست بروی نهد تا آتش برزیر سفت همی بر آید و چون  
 وقت عمل باشد سر توری را به کل محکم بگیرد تا در عملش  
 خللی نیاید و مراد حاصل کرد دان **شانه تعالی**

**باب پنجم اندر رنگ کردن آبکینه**

**زرد کردن آبکینه** بتانند یکدرم سنک  
آمن سوذه بسوئان و یکدرم سنک مس سوذه و یکدرم سنک  
شبه سوذه نیک و یکدرم سنک ارزین سوذه و یکدرم  
سنک زرینج سرخ سوذه بس جمله را نیک بساید بسره  
تیزوزان بر قدح یا غیر قدح آنچه خواهد از آبکینه  
ازین دارو که گفتیم بیاید بعد از آن بر آتش زانی  
بگرداند تا سخت گرم شود و زرد و پاکیزه کرد  
**زرد کردن آبکینه که برنگ زرد ماند** بتانند  
مس قبری سوذه را بسوئان و گوگرد زرد از مری دو پهر  
جمله را خرد بساید وزان پس بسره که دیگر باره بساید  
و بر آبکینه بینداید و در آتش کند تا خشک شود بس بر آتش  
و بر آبگرداند وزان پس به کلاب و ریگ می ویرا بشوید

**سرخ کردن آبکینه** بتانند زرینج زرد و پس  
سوذه از مری پهری و مردور را بکوبند آیین بسوزاند پس  
یک پهر از وی بتانند و یک پهر زنگار و یک پهر مارش  
و جمله را بکوبد و بسیند و بسره که بسره شد و زو بر آبکینه  
بینداید و بر آتش بگرداند **سبز کردن آبکینه**  
بتانند رو بسخته پنج پهر سنک و پنج و لاجورد از مری  
یک پهری همه را بکوبد و بسره که بساید و بر آبکینه  
بینداید و آبکینه را بر آتش بگرداند **سبید کردن**  
**آبکینه چون نقره** بتانند بسید آب ارزین  
و ریم نقره و مردور را باب و شته بیاغازد و سرکه بروی  
ریزد و یک شب آنروز و پیرا را کند بس از آن بساید  
و بر قدح آبکینه مالذش و بر آتش و پیرا نیک گرم کند **زرد**  
**کردن آبکینه همچون زرد** بتانند شادونه

وزاک زرد و شکر ف و قلند از مری بهری زنگار نیم بهر  
جمله را بسره که نیک بسایدش و زان پس از وی بر ابکینه  
پیداید و بر آتش و پرا بگرداند تا گرم شود **اسمان**  
**کون کردن ابکینه** بتاند قلند  
وزرنج سرخ و زولسخته و زنگار از مری یک پیر  
و جمله را بسره که نیک بسایدش و بر ابکینه و پرا پیداید  
و بر آتش نیک بگرداندش و زان پس با ب و ریاب  
کلی سه چهار بار و پرا بشویدش و چون شکسته شود  
نکین انک شتری را نیک باشد **لاجوردی کردن**  
**ابکینه** بتاند دو درم سنگ مغیسا و همچندان  
او شکر ف و همچند او زرنج سرخ و نیم درم سنگ  
و نیم مغیسا و همچند او شکر ف و دو دانگ سنگ زولسخته  
و دو دانگ سنگ و نیم گوگرد زرد و یک درم سنگ نقره

سوخته جمله را بسره که نیک بساید تا چون مریم شود و بر ابکینه  
پیدایدش و بر آتش نیک بگرداندش تا گرم شود  
**رنک کردن ابکینه کربون یا قوت**  
شود بتاند مغیسا و زنگار و قلند را از مری  
دو دانگ سنگ جمله را بسره که مصعد بسایدش و بر ابکینه  
پیداید و بر آتش کند تا خشک شود و بر آتش و پرا  
نیک بدارد تا بر ناک یا قوت شود **رنک کردن**  
**ابکینه مانند فستیقی** بتاند ابکینه  
و سنگ و پنج از مری بهری زنگار نیم بهری اقیامیا  
نیم بهر جمله را بسره که نیک بساید و بر ابکینه پیدایدش  
و بر آتش گرم نیک بگرداندش **رنک کردن**  
**ابکینه عنانی** بتاند آهن سوخته بسوهان  
و مس سوخته از مری بهری مرد اسنگ نیم بهر جمله را

خرد بگوید و بگوید و همچنان که گفتیم بکنند و الله اعلم

## باب ششم اندر آب دادن

### کوهها آب در اذن یا قوت

پستاند پوره ارمنی و آب زاک و قلند و جمله را چون  
چیره کرد اند و یا قوت را بگیرد و پیاره نمدا ندر چید  
و میان این دار و اندر گیرد بس به کل اندر گیرد و خشک  
کرد اند بس آتشی نرم بر افروزد و صبر کند تا تیزی و قوت  
آتش کم شود بس این یا قوت را اندر میان آتش  
اندر نهد و همچنان رهاش کند تا پود شود و آتش  
بمیرد و انگاه بر دارد و آن کل را بشاند و یا قوت را  
بیرون آرد آب گرفت و نیکو شده باشد **آب**  
**دازن عقیق** باره پوست بگیرد و کار و آمین  
دسته و لختی بسوس برنج را بر سر آن پوست کند

عقیق را

و عقیق را در میان بسوس بنهد بس از آن پوست را

دو تا کند و آن کار در آبش نیک بناید و بر آن پوست

همی نهد بالای عقیق بس زمانی بجای گرم و پرا بنهد و بپوشد

بعد از آن که پود شده باشد بر دوش که آب

دار شده باشد **آب دازن پروزه** بپتاند

روغن بز و آب کاشنی بخوشاند چنانکه با نیمه بازاید

بس پروزه را بد و اندر نهد و نیک بخوشاند بس از آن

و پرا بمیان آب پود در افکند و چند روز رها کند

بس بر دوش که نیکو شده باشد **آب دازن**

**زمرّد** زمرّد را بمس مکی نرم بساید هموار بس از آن شد

مریم را هم بمس نیک بساید و زمرّد را بند و آب و تا

و نیک بمالد تا آب دار و با کیزه کرد و **آب**

**دازن لعل** بان پوست بپتاند و مروارید را

خروجون سرمه بساید و بر آن پوست پراکنند و لعل را  
بد و اندر نهند و به کل اندر کپرد و میان آتش نهند  
زمانی بس بر کپردش و بنهند تا سرد گردد و چون کفشایش  
نیک آب گرفته باشد **آب داذن کهر با**  
کهر بار آب گرم بشوید و بروغن کندر و نیکوشانند  
که نیکو و تابان شود و آب کپرد **آب داذن**  
**یحاذه** پستاند چاذه و جلا پیش بر پد بس بار و روغن  
زیت و لختی کو کرد و بیامیزد و در برنی آب کینر و پیرا  
در نهد با این روغن که کف پیچیم بس سر کین و موی و نمک  
بهم چون خمیر کند و سر برنی را بد و بینداید و دور روز  
و دو شب و پیرا با نشی نرم پزد بس از آتش بیرون  
آرد و با کینر کند بعد از آن سر چه خواهد بکند  
که نیکو باشد و خوب آید و الله اعلم بالصواب

**باب هفتم اندر آب داذن تیغها**  
**و آلات سلاح** **آب داذن شمشیر**  
اگر خواهد که تیغی را آب دهد چنانکه هر جا که بگذرد و  
سخت بر آن بود زمره کوسفند و با کینر خرد و پیرا بیامیزد  
و بد و آب بد پد بس این تیغ چنان بود بر مر جا که بزند  
بگذرد و زمره ناک باشد **آب داذن شمشیر کمرخ**  
**شود** اگر خواهد که تیغ را آب دهد چنانکه سرخ و با کینر  
کرد و بتاند قلعند یک شقال و و پیرا آب زاک بزند  
اندر آغاز و بس تیغ را تا فته کند و بر اندازد تیغ پوست  
بتاند و و پیرا بدین آب که یا کردیم اندر آغاز و بس  
تیغ تا فته را بدین پوست اندر پچد و یک شبانه روز  
اندر زیر گاه بنهان کند بس چون بیرون آرد سرخ  
و با کینر کرده باشد و سخت بر نده و نیکو بود و الله اعلم

آب داذن شمشیر که زرد بود اگر خواهد که تیغ را  
آب ده چنانکه زرد شود گزان نیکوتر نبود و سرکه پند  
بعجب بماند بتاندیک مشقال قلقلند را آب بیابازد  
و تیغ را تافته کند و نمدر اید و بجد و چیزی گران بروی نهد  
و شبانروزی رها کند چون بیرون آرد زرد نیکو شده  
باشد **آب داذن شمشیر که سبز شود** اگر خواهد  
که تیغ را آب ده چنان که از و نیکوتر نبود آب کنده  
و آب کنی را بهم پائیزد و لختی آب زاک سپید روی کند  
وزان بس زکو باره سبز را بد و بیابازد و تیغ را تافته کند  
و آب ده نخستین باب زاک بس دیگر باره تیغ را  
بتاباند و بدین رکوی پس که تر کرده باشد و پرا حکم  
به پجد و یک شبانروز بزیر خاک نرم بنهان کند و همچنان  
رها کند بس از آن بیرون آرد که همچون کندها سبز گشته

باشد گزان نیکوتر و عجب تر نبود **آب داذن صمصام**  
اگر خواهد که صمصام را آب ده چنانکه بهر جا که بزند  
گذرند باشد و جراحتش بنطیور کرد و آن کس را پاک  
کند بتاند خون استر و آب کندها تا ویرایا میزد و صمصام  
بتاشن بتاباند و زان بس باره نمدر اید و بیابازد  
و ویرا آب ده چنانکه عادت صانع باشد که نیکوتر  
ازین نبود **آب داذن کاردار** اگر خواهد که کاردار  
بران و آب دار شود کار در آب تاشن بتاباند بس  
آب زاک را بگیرد و نمدر اندر و بیابازد بس کار در  
اندران نمدر آب ده چنانکه باید **نوعی دیگر**  
**بهرتر** اگر خواهد که کار در همچون سنگ مقناطیس  
آمن رباید سنگ مقناطیس را در آتش نهد و نیک گرم  
کندها سرخ شود بس از آن ویرا بد و خوب برپیرد



و در کاسه آب افکند پس کار در آب آتش بتابد و بدین آب  
سنگ مقناطیس که گفتیم ویرا جان که عادت است  
آب دهد آن وقت این کار در آب آتش بتابد چنانکه  
مقناطیس **آب داذن حربه** اگر خواهد که حربه را  
آب دهد یا ستان را چنانکه مر جاکه بزند گذارنده بود و مرورا  
تپاه گرداند بتاند کمیز خرو آب زاک پرخ باوی  
بیا میرد پس حربه را آتش بتابد و بذایچه گفتیم ویرا آب  
دهد چیزی بود که هر جا که افتد ناصور گردد **آب داذن**  
**سنان** اگر خواهد که پستان آب دهد چنانکه  
ب ساعت از جراحت پسیاه گردد و آن کس **پاک**  
بتاند خایه زنبور ویرا بسوزد و با خون خرپا میرد و جمله را  
ب آب بخوشاند پس بنهد کار در آب دهد  
**آب داذن بیکان** اگر خواهد که بیکان را آب دهد

بیک در آسن بن و بیکان را بر سر آن بتابد بیک  
بس از آن تنکان را بیرون کند و بر سر آتش بتابد پس  
باب اندر افکند تا آب دار نیکو گردد و اگر خواهد  
که بیکان را بیرون کند و زمرناک گرداند سنب خرد بسوزاند  
وزان بس ویرا آب **بیا میرد** و بیکانها بدو آب دهد  
سخت نیکو شود **آب داذن تبر و نایح** اگر خواهد  
که تبر را و نایح را آب دهد که دیر کند شود  
باب زاک پرخ ایشان را آب دهد پس از آن برک  
خرزمره بتاند و لختی ویرا بگوید و زان بس بر پس  
ویرا بمالند بس تبر و نایح و کار دو آنچه خواهد ویرا برین  
تیز کند زان بس کند دیر گردد **نوعی دیگر**  
اگر خواهد که تبر یا نایح را آب دهد چنانکه رخم وی  
بنا صور گردد و مر در ایم پاک گردد و بتاند شیره

و نمدر اید و ترکند و زان بس تیر یا نا حیح را بتا باند و بدو  
جناک عادت بود آب ده تا جنان کرده کزان بهتر  
نباشد **آب داذن پیغ** اگر خواهد که پیغ را آب ده تا  
جنان که سر کجا که بنزد درست نگردد و ناصور شود بتاند  
خون سک و کیمز مردم و آب کند نا و بنیه کهن را بدو  
بیاغازد بس کار در ابا کش تا فته کند و بدین بنیه تر کرده  
پیغ را بچید و بزیر سر کین گرم اندر نهد و سه روزش رها کند  
بس پرون آرد و بکار دارد **آب داذن کارد**  
**یا پیغ یا انجد خواهد که زنک نکیرد**  
بید آب را باروغن کل نیک بساید و هر چه را خواهد  
بد و بهالذ که مرکز زنک نکیرد و اگر چه گرک را بر این مالذ  
هم نیک بود و زنک نکیرد و از همه بهتر آن بود که ارزیرا  
بروغن بر سنگ بهالذ و یکجندی رها کند و زان بس چون

بر این مالذ آن آسن مرکز زنک نکیرد و پیوسته با لیره بود  
**باب هشتم در صناعتها کوناگون**  
**عمل زربوست بغدادی** بتاند بوست پیرا  
و اورا بسیر شتم بیالاید و قلعی تنک کرده بروی نهد بس زان  
زعفران بتاند و لختی آب دروی کند و بافتاب  
بهند تا قوی شود و زرب قلعی بینداید و گونه ده مرا و را  
**باب زعفران** که یاد کردیم و بافتاب نهد تا جنان  
شود که ویرا باید **عمل زربوست خراسانی**  
بتاند انزروت نیکو و خردش بگوید و بزمره کاو  
اورا بسیر شد و نیکش نخباند بس باره زعفران  
که یاد کردیم بروی افکند و آب صمغ عربی آن وقت  
بتاند بوست چندانکه خواهد و ازین دارو مالذ کفتم  
بروی بینداید و سه بار بس ورق قلعی بروی نهد تا حکم

بگیرد و کونه دهد مرد را بروغن مدهون و لختی زعفران  
چنانکه گفتیم و بافتاب نهد تا نیکو آید **عمل نختن**  
**رنجی که ز پوست و مدهون کوی زرد را**  
**بشاید** بتان پذیرد آنچه و روغن قرطم و هر دو را  
پیرنی آبکینه اندر کند و آن آبکینه را به کل حکمت بگیرد  
و ده سته مصطکی بروی افکند و همچند او سندر و پس  
زرد کوفته و با آتش برزند و بزیر او آتشی نرم همی کند و آتشته  
همی جنباند تا سطر کرد پس سه درم سنگ زعفران و سه درم  
سنگ شکر فنی یک بیاساید و با این روغن بیامیزد  
و بچونلی همی جنباند تا کونه اش نیکو گردد پس بر آتش کند  
تا بیاساید چون خواهد که از او به کار برد بتان آنچه  
خواهد از طبق و ز پوست و آنچه زرین ماند بدو **بشاید**  
و بافتاب نهد تا خشک شود و بزنگ زر نماید

**عمل روغن کبرچون از وی بر جامه یا بر چیزی**  
**که برمالد بافتاب تر نشود و از کبر**  
**و خاک و برف و باران پاک ندارد** بتان  
پیدا نگیرد چندانکه خواهد و پوستش پندازد و بر شک و بر  
نیک بساید تا چون مرهم شود و در وی کبرکین نو  
و پرا در کند و آب صافی بروی ریزد چندانکه ز پوستش  
بر آید بس روغنش را بتانند و صافی کند و سپهر  
از وی با یک بهر روغن کوز مقشر کرده صافی بهم بیامیزد  
و پسند روس بسید را خورد بگوید و زو چندان که این  
روغنها بود بتانند و نیم چندان پسند روس بود  
مصطکی کوفته در شیشه آبکینه کند و بر آتش نهد تا بگذارد  
و زان بس این روغنها را نیم گرم در شیشه هم با وی  
بیامیزد و همچنان گرمش را بر سندر روس بریزد تا حل شود

و بگذارد چون تمام حل شده باشد بر جامه و آلتها  
 که خواهد ازین روغن بر انداید و در آنکند تا خشک شود  
 که بس از آن مرکز در آب و باران بزیان نیاید و تر نشود  
**عمل قلم بادی** بتانند کل غضاره کنان  
 و او را بزمره کوسفند حل کند و بر قلم بنویسد یا نقش  
 کند آنچه خواهد و بنهد تا خشک شود بس از آن گوگرد زرد را  
 بر آتش افکند و قلم را بدو ذاب و در آن پیاپی شود  
 بس و برابر کوی بمالد و بروی جرب کند تا نیکو گردد  
**عمل پیوند آب کینه و غضاره و دیک**  
**سنگی و غیرش** بتانند آهن ریم و خردش بپود  
 و زان بس ویرا در ناون کند و پییده خایه بر قدرش  
 باوی بیامیزد و در ناون وی را چندان بپاید که همچون  
 مریم لطیف گردد بس از آن غضاره شکسته یا دیک یا آنچه

باشد بدو پیوند کند که نیک آید و اگر خواهد که آهن  
 شکسته را درست گرداند بدل پییده خایه شیر  
 در ناون کند چنانکه کف شیم که اولطیف تر و بهتر باشد  
**عمل سرخ کردن ادیم** بتانند بخی ستر قلیه  
 و بخی ستر روغن اس و مردور ایک من و نیم آب بجوشاند  
 چندانکه رنگ پیرون دهد بس ادیم را بند و رنگ کند  
 تا خشک شود و شکر و لختی زعفران بهم بیامیزد  
 و بروی ادیم بینداید و چند بار همچین کند تا چون کلنار  
 شود **سپید کردن ادیم** بتانند بخی ستر  
 زرد جو به و درم پنکی و نیم نیل و دو دانگ سنگ حلک  
 و دانگ پنکی کف دریا مرئی را بخدا بکوبد بس از آن  
 بهم بیامیزد و با آب شکر تر کند و بر ادیم انداید  
 و زان بس بخیته آب نار پییده بمالد تا سپید گردد

**عمل سیاه کردن ادم پستاند دوازده سینه**

استخوان خرما و پنج سینه پوست انار و پنج سینه  
میلیله و یک سینه امین باره و صمغ عربی و یک سینه  
و جمله را در چیزی بافتاب بنهد یا در تنور و زان پس  
به کار برد **رنگ بردن از ادم** زرد آلودی ترش را  
باب بیابان غازد و زان بس و پیرا بر اویم بیند آید و  
رنگ کند و بعد از آن و پیرا آب ترف نیات شوید  
تا نیگو کرد و عمل درست آید ان شاء تعالی

**باب نهم اندر آمیختن رنگها**

بدانک رنگها که بر کاغذ خواهند که بکار برند او را با  
صمغ عربی باید آمیختن و اگر از جهت مدیون  
یعنی از بهر آلت خوب او را بر زرده خایه باید آمیختن  
تا تابنده بود یعنی که زود بزبان نیاید و مررنگی که از بهر

نقش قالبی خواهند از برای جامها او را با آب خون باید  
آمیختن تا تابنده بود یعنی که زود بشتن بزبان نیاید  
و اکنون صفت مرکبی را مختصرا ذکر کنیم که بر آموزنده  
آسان بود **رنگ کای** زنگار را پیر که

در وی کند و چون سرمه بسپاید و آب صمغ عربی  
با وی بیامیزد و لختی آب زعفران با وی بیامیزد تا روان  
گردد و روان شود و اگر خواهد که پرنیکو کند آب  
زعفران بر وی افزاید بدان مقدار که رنگ او خواهد

**شکر کس پی** شکر ف را چون سرمه بسپاید

بس از آن بشویدش و شستن او چنان که و پیرا در کا  
رنگین کند و کاسه را بر آب کند و بجزیری بچسباند و ساعتی  
بنهد تا آب صافی گردد پس آب را بریزد و آب  
دیگر در کند و همچنین دو سه بار و پیرا بشوید چون شسته

باشد از کرد و غبارش نگاه دارد و چون خشک گشت  
 دیگر باره ویرا بساید و آب صمغ عربی در وی کند  
 تا سطر بر شود اگر از بهر رنگ را بود نیک سطر  
 باید که باشد و اگر بقلم بکار برد آب صمغ تنک باید  
 تا قلم روان بنویسد **لا جور دی** لاجورد را  
 بساید بر سنگ پس سکره و آب صمغ عربی صافی  
 با وی بیامیزد چنانکه سطر گردد و بکار دارد و شستن  
 لاجورد همچون شستن شکر ف باشد و همه رنگهای  
 شسته روشن تر و پاکیزه تر از ناشسته بود  
**زربخی** اگر خواهد که زربخی زرد آید بر صایه باب  
 ویرا بساید پس آب صمغ عربی با وی بیامیزد تا روان  
 گردد و اگر خواهد که زرد پر خ آید بخشک ویرا نیک  
 بساید که مر جند که خشک تر بساید پر خ تر آید بمانند

**سپیدانی**

سپیداب باب را تر باید کردن پس  
 از آن بر کوی تنک بساید بالو ذ تا پاک و صافی گردد  
 و زان پس اگر بر کاغذ بکار برد آب صمغ عربی  
 با وی بیامیزد و اگر رنگارگر بکار برد سپیده خایه باید  
 اینخت **لا جور دی سپید** اگر خواهد که لاجوردی  
 سپید سازد بگونه آسمان کون نیل و سپید آب را  
 بهم نیک بساید بهم چنانکه کف تیم بیامیزد و اگر نیکو  
 خواهد سپید آب با لاجورد بیامیزد تا خوب تر آید  
**بکون مردم** اگر خواهد که کون رنگ مردم آید  
 پر خ را با سپید آب بیامیزد و باب صمغ عربی  
 یا سپیده خایه ویرا اینخت کند و بکار دارد **کلکون**  
 اگر خواهد رنگ کلکون کند لگ را با سپید آب بیامیزد  
 و باب صمغ عربی با برود خایه چنانکه کون تیم



این خضاب موی را سیاه و تابنده کند چون بروی مالند  
صفتش حتی یک بهر برگ نیل دو بهر رو لیخته و شب  
و نمک اندرانی و مازوی برشته و ریم امن از مریکی  
به سری بستند همه را بگوید و بستر که بسیار پدید  
و یک شب همچنان کند را و زان پس بکار دارد  
**نوع دیگر از موزه** و نیک صفتش حتی و برگ  
نیل و مرداسک از مریکی به سری بستند آهنگ  
و مازوی برشته و رو لیخته و سب و کل شیرستن  
و لثیرا و قنفل از مریکی نیم بهر جمله را بگوید و بیزد  
و بستر که بستر شد و بستر ساعت در مالذ **نوع**  
**دیگر** که موی را سیاه و تابنده کند و روز کاری  
در از سیاه موی از کونته نگرود و نیز چون خضابهای  
دیگر پر و چشم رازیان ندارد و صفتش یک رطل

مازوی سبز خام بستند و جمله را بروغن زیت بمالند  
و بدیکی سفالین در کند و سر و یکی سفالین روی نهند و در  
توری گرم و پیرا نهند و چون تنور پود شود و یک را  
پرون آرد و مازورا بطبقی فروریزد آنچه از وی همچو زوال  
شده باشد نیک باشد و آنچه همچو خاک ترک شده باشد  
به کاری نیاید پس از آنچه نیک بود دو وقته بستند  
و یک وقته رو لیخته و دو درم سنگ شب و یک درم سنگ  
قرنفل مریکی چون پرمه بخدا گانه بساید و زان پس  
باب برگ و ورد بستر شد و منکام خفتن چند آنکه جانت  
بود بر موی پنداید خاصه بن موپهار او برگ چند را  
بروی نهند و برگو با و پیرا بپند و تا بهنکام سحر و زان پس  
بگرما به شود و بانی کند و آمله و مور و نخچه باشند  
موی را نیک بشوید پس از آن باب پودش



بشوید **زنگ کردن** قدر یک پوست قدر را  
 بنجاه مازو بستند و مازو تا آبش کند چنانکه سر یکی  
 بدو باره شود و باروغن زیت جمله را بیالاید و بدی  
 با کین در کند و سرد یک را بنجیر حکم بگیرد و در تنوری  
 گرم بنهد چون داند که مازو سوخته است خیر از وی  
 برگیرد و مازو را پیرون آرد و به پندش اگر سوخته باشد  
 پیرون گیریدش و اگر نباشد دیگر باره و پیرا در تنور نهد  
 و زمانی را کند چون داند که جمله سوخته است بر پیر  
 نمند و پیرا بریزد و نمندی دیگر بروی بوشد و چیزی گران  
 بروی نهد تا همچون یکباره گردد پس از آن خردش  
 بکوبد و بس قدر دو صد گرم سنگ آب  
 گرم کرده در کاسه زین بریزد و این مازو را در وی کند  
 و بکفی نیک بنزد پس دو درم سنگ نمک و پنج درم

نوشتار

نوشتار و سه درم سنگ رویشخته و سه درم سنگ شب  
 بهمانی و پنج درم سنگ صمغ عربی این جمله را خرد کوفت  
 و بنجیت با وی بیامیزد و در قدر مالذ و بجای گرم و پیرا  
 بنهد و سه روزش را کند تا خشک شود بعد از آن  
 بنزد تا دارو از وی بیفتد و بشانه نیز بنزد پس بس  
 کرده کرده بروی مالذ تا پاک شود و بر کوی تر کرده و پیرا  
 بمالذ تا پاکیزه گردد و الله اعلم

**باب دهم اندر امتحان**

**و مدار و چیزهایی که در پیرا شاید**

**امتحان حسی** بتاند مازوی سپید

و خرد کند و سه رطل آب بروی ریزد پس اندر با طبله  
 با کین و پیرا در کند و نرم نرم می جوشاند تا آبش  
 به نیمه باز آید پس بیالاید و را کند تا پیرا شود

وزاک سرخ بروی افکند چند آنکه زنگش سیاه  
شود و بر مر رطلی آب یکدرم صمغ عربی  
کوفته بیامیزد تا روشن آید **نوع دیگر**  
بتانند مازو چند آنکه خواهد و هم سنگ او هشت بار  
آب دروی کند و همی جوشاند تا چهار یک باز آید پس  
اذان از آتش فرو گیرد و بیالاید با کیزه وزاک سرخ  
پازرد خرد بساید و بر دی افکند پس روزی چند ویرا باقی  
بهد تا نیکو و پاکیزه کرد و اگر خواهد که روشن  
و تابنده آید صمغ عربی دروی افکند تا بغایت  
خوب بیاید **نوعی دیگر** اگر خواهد که چه پلاستی  
کند پنج سیر مازو بتاند و خودش بکوبد پس پنج درم  
زاک سرخ کوفته با وی بیامیزد و مقدار یک رطل آب  
گرم بروی ریزد و بکف نیکش چنانکه تا مجزوع شود

بس ازان ویرا بیالاید و در آب کینه کند و بساعت به کار برد  
**حبر نشاسته** بتاند کندم و در وی کمی مسین  
کند و آتشی نرم بزیرش برافروزد تا بریان کرد و  
و سیاه شود و نکامش در دانه شوزد پس خودش  
پساید چون مهابا و قدری آب مازو بروی کند  
و بر آتش نهد تا بجوشد پس بیالاید و قدری زاک دروی  
کند پس در شیشه کند و به کار برد **مداد کردن**  
اگر خواهد که از یک سنبله صمغ عربی و چهار من آب  
ویرا بجوشاند تا بدو من باز آید پس بیالاید و یک تیر  
مازوی سوخته با وی بیامیزد و با آتشی نرم ویرا بجوشاند  
وزان بس فرو گیرد تا سرد شود و به کار برد  
**نوعی دیگر غایت** بتاند دوده چراغ نطف  
چند آنکه خواهد و او را بهاون پساید چند آنکه تا بنده

کرد پس آب صمغ عربی صافی کرده بکیرد  
چندانکه نه سطر باشد و نه تنگ و اندک اندک از وی  
بهاون برمداد همی ریزد و نیکش همی پاید تا قوی  
کرد پس لختی نبات با شکر بیامیزد و لختی نمک را بکلا  
بگذارد و اندکی زعفران با وی بیامیزد و این جمله را  
با مداد دیگر بان هم نیک بساید و در شیشه را بکینه  
کند و هنگام حاجت به کاربرد **مدادهندی**  
بتاند خوب صنوبر چرب را و بر آتش نهد و کا  
زکین زبروی بنهد تا دودش در انجا جمع شود پس آنرا  
درهاون کند و نیکش پاید چندانکه از سودش  
عاجز شود چون نگاه کند همچو موم نرم شسته باشد  
پس دیگر بان بمالدش تا چون حرم شود و بسایه بنهد  
تا خشک شود و آن بس بانج خواهد به کاربرد ۵۵

**مدادی که مانند نماید پستاندوه**

درم سنگ ارزین و او را در بائید کند و یک رطل بگو حک  
آب در وی کند و ارزین را بند و بمالد و آن پس  
بالتش نرم و پیرا بچوشاند تا رنگ ارزین با آب پرون آید  
پس بیالایدش و سه درم سنگ زعفران ریشه با وی بیامیزد  
و دیگر باره همی چوشاند چندانکه رنگ زعفران  
جمله بیند آید پس از آن آب را صافی کند و دو درم سنگ  
صمغ عربی کوفته بر وی ریزد پس از آنکه سرد شود  
و همی چنانکه تا سخت نیکو و با کینم کرده و بکار برود  
**آمیختن انقاس باری** بتاند ز کال کدو و جوش  
بسر شد و با آمیخته و پیرا بیامیزد و بسپیده خایه بسر شد  
پس بسایه بنهد تا خشک شود و با مرمنی ده درم سنگ  
صمغ عربی بیامیزد و باب مازو و پیرا ترکند و در

## دویت ریزد و به کار برد نوعی دیگر مانند مداد

بتاند انقاس و بر مرنی ده درم سنگ صمغ عسلی  
بر افکند و هشت درم سنگ مازوی سوخته و پنج درم سنگ  
کاغذ سوخته و همه را بهاون نیک بساید و بسپیده خای  
بسه شد و زو قرصها را خورد بکند و به کار برد اگر خواهد که  
بر دویت یا بر نیشته نشیند لختی زمره کاواند ریزد  
کند اگر خواهد تا کاغذ نیشته در آب نهد و تر نکرد  
و نیشته بریان نیاید شب بهانی را خورد بساید و بساید  
بیا میرد و زان بس مردور ابهم نیک بساید و بس از آن  
از وی بر کاغذ مالد و چون خشک شود مهره اش نیشند  
واجب خواهد بر وی بنویسند چون در آب نهند کاغذ خرا  
نشود **کوند اذن کاغذ** اگر خواهد که کاغذ را  
کونه دهد تا مهره اش زنده بتاند برنج ریزد و دریا <sup>تیل</sup>

باک و پیرا بچو شانند چنانکه هیچ بوی جرش ندارد  
بس آب در وی کند چند آنکه ز برش بر آید و لختی بچو شانند  
وزان بس و پیرا بدست بمالد و بر کوی سطر بر انرا  
بمالاید و بر کاغذ از وی یک بار یا دو بار بمالد بس آن  
کاغذ را بجایی هموار بنهد تا خشک شود بس با بکین  
و پیرا مهره زنده تا نیکو گردد و اگر با لث پیرا یا نیشته  
و پیرا گونه دهد هم روا بود و اگر خواهد که موش کاغذ که  
میدهد تباہ نکند آب شحم حنظل با وی بیا میرد و کاغذ را  
بذات گونه دهد اما آنچه یاد کردیم نه از بهر کاغذ گریست  
لیکن از بهر تمامی صناعت دیرست تا این شغل تمام بود

**باب دهم**  
**اندر نیشته بردن از کاغذ و بدید آوردن**  
**از هر گونه**

اگر خواهد که بنشته از کاغذ نابدید کند بستاند بسیند اب  
ارزینر باب صمغ عربی و پیرا بساید و بروی بنشته گلی بر  
انداید چون خشک شود حمره اش بزند و اگر زاک  
سفید و ترف قلیه از مرکی پهری بتاند و بگوید و بسره که  
ترکند و بنهد تا خشک شود بس دیگر باره بگوید و بسره که ترکند  
و بروی بنشته گلی بنیداید آن بنشته نابدید شود و اگر  
باز که موم نرم کند و اندک اندک بنشته همی نهد و بریدارد  
چند بار تا بنشته را بجماله پاک کند و اگر عکاس را بنیاید  
و بنشته را بدان ترکند بس و شنه را گرم کند و بروی نهد  
و بر و ارد بنشته پاک شود **بدید آوردن بنشتهها**  
**از هر کوند** اگر خواهد که بنشته کند که بسبب بتوان خواند  
و بر وزن پستاند مقداری زمره کشف و بند و آب  
خواهد بنویسد و اگر بسبب محلول نویسد همچنین باشد

و اگر خواهد تا بنشته کند که تا تر بود از و بتوان خواند  
و چون خشک شود نابدید کرده و بستاند خون کبوتر  
و او را باب تا حق بیامیزد و بد و آنچه خواهد بنویسد  
که چون و پیرا بر آتش دارد سپید بدیداید باب  
نوشادر بنویسد و بنهد تا خشک شود و آن بنشته نابدید  
شود چون بیش آتش و پیرا بد آرد بنشته پیما بدید  
اید اگر خواهد که این بنشته سرخ بدیداید باب نارنج  
بنویسد و صبر کند تا خشک شود و چون برابر آتش  
و پیرا بد آرد سرخ نماید و اگر خواهد تا زرد بدیداید  
روغن ماسی را سه روز با قاقاب بنهد و زان پس  
بذ و بنویسد و این بنشته را با قاقاب بنهد چون نگاه  
کند بنشته مانند زرد بدیداید اگر خواهد تا بنشته  
سبز بدیداید باب بیاز بنویسد و بگذار د تا خشک شود

چون بر آتش بدارد سبز بدید آید و اگر بشیر کوسپند  
بنویسد چون خشک شود نابدید کرد و چون بر آتش  
ویرا بدارند زرد بدید آید اگر خواهد که چیزی بنویسد  
که او را باب بدیدارد باب مازو بنویسد چون خشک  
شود باب زاک بر آن نبشته و دیگر باره بنویسد  
سپیه بدید آید اگر خواهد که باب تر نشود بشیر و آبک  
بنویسد و در هایش کند تا خشک شود چون ویرا در آب  
افکنند نبشته تر نشود و بداند که اگر باب و شته بنویسد  
چون خشک شود نابدید آید و اگر خواهد که نبشته بنویسد  
چون خشک شود نابدید کرد و چون خاک تر دروی  
مالد نبشته سیاه بدید آید اگر خواهد که نبشته بنویسد  
که زود نابدید شود جنطل خشک و طمپیس و اوکیاسی باشد  
هر دور بسوزاند و باب خاکسته جنطل و معینسیای پوده

بنویسد همچنان بود که نخست کفیم تا این قدر معلوم باشد

## باب دوازدهم اندر خاصیت حیوانات از هر کونده

این باب از کتاب حیوانات از سطا طایسین حکیم  
مختصر اختیار کردم اندر منافع و خاصیت حیوانات از هر کونده  
تا کتاب دراز نشود و خواننده را ملالت نسیز آید  
**منافع کتوم** بدانکه از جمله مرغان مرغی باشد  
که پیارسی ویرا کتوم خوانند و بشب خویشتن را از درخت  
فرو آویزد و بانگ می کند چون مرغان دیگر اینک وی کنند  
باز بر سر آن درخت شود اگر ویرا بتیغی از شبه بکشند  
و خوش را بکسی دهند که معربد و بی ادب بود ساکن شود  
و مرکز عریب نکند و اگر سرش را با قلاب خشک  
کنند و بر بازو بندند نزدیک بز رکان و سلاطین مقرب

و محبوب شود و اگر خون و مغز او را بنام هر که خواهد  
بسیار خشک کند و با غالیه پیامیزد و در پنی وی بالداست  
به کام و مراد او کرد و اگر استخوانش را با عود بنام هر که  
خواهد با فرونی ماه بسوزاند در حال دوست کرد و  
و اگر استخوانش را بر کردن کوزک بندد بر دل مردمان  
شیرین باشد و اگر چه بدیدار زشت باشد و اگر  
زمره اش را با شکر پیامیزد و در خورد کوزک بند خود  
خوش خو کرد و بچشم مردمان عزیز باشد **منافع**  
**هدیه** اگر بچه بدد را که هنوز موی بر نیانده  
باشد با آب بخوشاند و آبش را بشوید کسی بدد دوست  
داروی کرد و اگر گوشه خشک کند بس و پرا  
خورد بگوید و بار و پیامیزد و حلوا سازد و بخورد کسی بدد  
دوست داروی شود و اگر بدد را بنام هر که خواهد

بشد

بکشد و گوشه خشک کند و خورد بسیار و با کسی در  
خورد و بدد که نامش بر ده باشد از وی نشکیند و اگر  
بدد را بدرم اسماعیلی بکشد و خوشش را با غالیه  
پیامیزد و با مشک بر مر که از آن به مالذ عاشق وی شود  
و اگر با خود دارد مردمان و پیرا دوست دارند  
**منافع طوطی** اگر زبان طوطی را خشک  
کند و خورد بسیار و بگوید و بدد تا خورد فصیح زبان و دانا  
شود و اگر خون و پیرا خشک کند و بسیار و در میان دو  
کس که دوست باشند پیرا کند میان ایشان جنگ  
و دشمنی افتد **منافع ماهی خوار** اگر استخوان  
بای ماهی خوار را بنام انگ کس خواهد بر آتش افکند  
انگ طالب وی کرد و اگر مغزش را اندر خایه کند  
تا بکند و بس از وی با غالیه بنام انگ کس خواهد پیامیزد

وزان غالبه به پنی او مالذ انکس دوست دارو عاشق  
وی کرد و اگر خون مای خوار و خون بد را بهم بیازد  
بنام آنکه خواهد و بسایه خشک کند وزان بس ویرا باشد  
بیامیزد و انکس را بگوید تا بیوی کیر دوست دار  
و عاشق وی کرد و اگر ویرا با موی انکس که خواهد بسبب  
یک شب به بسوزاند انکس چنان شود که خوابش  
نیاید و بیوپسته در موی تو باشد **منافع بوم**  
اگر بوم را بکشند یک چشم وی کشتاده ماند و دیگر چشم  
فرو بسته هر که آن چشم کشته ویرا بر کند و در چیزی  
بندد و در کردن او بخته دارد البته بسبب خوابش نیاید  
و اگر استخوان بوم را بجای کاسی که میخوارگان باشند  
دو دو کنند در ساعت میان ایشان جنگ و خصومت  
افتد و اگر گوشش را خشک کند و خورد بساید و با طعام

بیامیزد

بیامیزد و در خورد کسی دهد که خواهد که در میان ایشان  
جنگ و خصومت افتد و اگر چشم بوم را با مشک بیامیزد  
هر که از آن مشک بدید ویرا دوست دارد **منافع**  
**کبک** اگر زمره کبک با مشک بیامیزد  
و با خویشین دارد مردمان ویرا دوست دارند و اگر زمره  
کبک و زمره بوم را بهم بیامیزد هر که از وی بمالد مردمان  
ویرا دشمن دارند اگر مغز ویرا بزیر پیرکین بنهد تا کندیده  
شود بس از آن ویرا با کوز بویای کوفته بیامیزد و زو لختی  
در قدح افکند و پیکری در وی کند مگر که آن سینه بخورد  
زود مست گردد **منافع باز** اگر کسی خون باز بخورد  
معربد و دلیر گردد اگر پیرکین باز را با سینه بیامیزد  
وزن باز اینده از آن بخورد زود آب پستن گردد  
**منافع خر و کس** اگر کسی خون خر و کس را



بگیرد بدان وقت که جنگ کرده باشد و زان خون طعام  
اندر کند مر که از آن طعام بخورد میان نشان جنگ  
و خصومت افتد و اگر خروس سپید را شیر به بند از وی  
بگریزد و اگر زمره خروس در چشم اشک آمده کشند  
رمد از چشم زایل شود **منافع کبوتر** اگر چشم  
کبوتر را بر کند بدان وقت که پیرا بپوشد و در خورد کسی  
دهد آنکس شب کور گردد **منافع طاوس**  
اگر مغز طاوس با قرفن سیاه میزد و در خورد کسی دهد آن پس  
دیوانه گردد و سودا بر و غالب شود و اگر خون طاوس را  
بسایه خشک کند و زوباشکر و زرده خایه بخته بپزند  
و بکودک دهند تا بخورد عاقبت و نیز زبان کردد و اگر کسی  
خون وی تازه بخورد دیوانه گردد و اگر جنگا شش را بوقت  
زادن زن بریش دود کنند در وقت فرزند از وی جدا

مشود

شود و در روی آسان کردد **منافع کنجشک**  
اگر خایه کنجشک را بزیر سر کین سه روز بپا کند پس  
بیرونش آرد و باروغن کهن و پیرا نیک بخوشانند  
و از و بر ناسور بمالد منفعتی بزرگ بدید کند و اگر سر کین  
و پیرا چون پرمه بساید و در چشم شش کور را  
بپزد و اگر کنجشک را آنکه دنب دراز دارد بنام آن پس  
که خواهد و مغزش را و عرق روی خویش را و عرق سینه  
خورد و آب چشم و منی خویش را این جمله را در هم آمیزد  
و در خورد آن پس دهد بر وی عاشق شود  
**منافع عققو** اگر خون عققو را خشک کند و بکلا  
بسازد و زوبکسی دهند که خواهد که آن کس بسیار  
کوی و سپیده کردد و اگر مغزش را با شکر سپید  
و بکودک دهند تا بخورد و فصیح زبان و حافظ کردد ۵۵

**منافع مردم** اگر مردی ناخن دست و پای خود  
بساید و در آب منی خود بیامیزد و در چیزی نهد  
و در خورد زنی دید آن زن و پیرا سخت دوست  
دارد و اگر منی خویش بنام آنکس که خواهد در سفالی  
نوکند و سفالی دیگر بروی نهد و نکاشد و در  
تمام منی در آنجا خشک شود پس از آن و پیرا از آن سفال  
به کار دبر باشد و بنام آنکس خواهد و پیرا در انجیری  
بندد و آن انجیر را بشرط در خوردش دید آن زن از وی  
شکیند و گویند که اگر مردی یک مفتت زیر کف پای  
خویش هر روزی بشوید و در خورد زن دید پازنی  
یک مفتت کف پای خود بشوید و در خورد مرد و پند  
و پیرا دوست دارد و اگر ناف کودک نوزاده را  
که بریده باشند لختی از وی زیر نگیان انگشتری نهند

مهر که آن انگشتری در انگشت دارد از علت قو لچ  
ایمن بود و اگر موی موی مردم را بسره که پیا غارذ  
وزان و پیرا بر جایگاه کزید که دیوانه سک  
ضاد کند در زمان منفعتی نیک بدید آرد **منافع**  
**اهو** اگر زبان آهورا بساید خشک کند و خردست  
بساید و بطعام اندر کند و زان طعام بلسی دیکه  
سپلیطه و تیر فم بود زان نشسته شود و مراد  
توجوید و اگر آن نخوان شانه آهورا بسوزاند  
وزوباعبر بیامیزد و بلسی دیکه مراد او باشد تا  
بخولشین در مالذ آن کس مرادش خوید و دوستش دارد  
**منافع خرکوش** اگر سنب خرکوش و موی اسب  
بسته کند و باروغن پندروس اندر چراغ دان  
ببفرود شب چهارشنبه بنام آنکس خواهد بد آن

وقت که همه مردمان هفته باشند انکس را خواب  
نیاید و اندیشه تو در دلش افتد و اگر زمره خرگوش  
باروغن یا سمین بیامیزد و بر قضیب مالذ و بازن مجا  
کند عاشق وی کردد و از او شکیند و اگر خوشه خرگوش  
و سرکین و پیرا با مسکه بیامیزد و از وی زن با خویشین  
بردارد زود آبتن شود و اگر بستان خرگوش زن آبتن  
خورد اگر خرگوش نر باشد فرزند بسزاید و اگر خرگوش  
ماذیه بود و نحرزاید با حرق تعالی و اگر کعب خرگوش  
یا سرکین وی زن با خویشین دارد آبتن کند و اگر خون  
خرگوش در چشم کشند موی در چشم بر نیاید اگر خوشش را  
بر بهق یا بر کلف باری چند بمالند سخت نیک منفعت دارد  
**منافع روباه** اگر مغز بجه روباه با شکر سپید خورد  
مغز تهی را سود دارد و اگر بیه و پیرا بکر با به بتن در مالذ

کزند

کزند بجامه نیفتند و اگر کسی گوش روباه با خود دارد  
سک بر او بانگ نکند و اگر دندان روباه کسی با خویشین  
دارد بشت نرسد و اگر گوشت وی خورد جدام و فالج  
و لقوه را سود دارد **منافع کبک** اگر گوشت  
کربه سیاه بخورد و هرگز جا دو پی بر وی کار نکند و اگر خایه  
کربه سیاه را خشک کند و خردش بپساید و بوقت جماع  
با آن کس که مراد او بود انرا بر روغن بسزاید و زو بر قضیب  
خویش مالذ با مرزنی که جماعت کند جز او را نخورد  
و اگر چه بدیدار زشت بود و اگر دل کربه سیاه خشک کند  
و در پوست گریک و پیرا بدوزد و بر بازوی راست بندد  
میج دشمن بروی طف بر نیاید و خیره نشود و اگر  
دندان کربه سیاه با خویشین دارد بشت نرسد و اگر  
زمره کربه سیاه خشک کند و زان بس چون پرمه بسا پد

و در چشم کشد شب همچنان بیند که پروز و اگر خون کویه  
 پسیاه بر قضیب مالند و باز آن جماعت کند آن زن  
 و پیرا دوست دار شود **منافع موش** اگر سر موش  
 بر کردن خداوند صرع بیا و نزنند عرش زایل شود و اگر  
 موش دشتی را بر کاه بیا کند و بخانه بیا و نبرد هیچ  
 موش اندران خانه نماند و اگر موش را خصمی کند و دست  
 باز دارد جمله موشان را که در آنجا باشند بکشد و اگر موش  
 بد و بشکافد و بر زخم کثرت کم لزیده نهد در زمان دروش  
 آرام گیرد و اگر خایه موش زن با خویشین دارد تا آن خایه  
 با وی بود البتین نکرود و اگر پکرین موش با باروغن  
 زیت بساید و بر سر مالند و از الثعلب را نیک بود و موی  
 بر آرد **منافع خار بشت** اگر خار بشت را بشمشیری  
 که آدمی کشته باشد بپزند و بر کردن مصروع بندند

منفعتی نیک دارد و زود بهتر شود اگر گوشت خار بشت  
 بر میان کنند و باری چند از وی بخورند صرع را سود  
 دارد و اگر گوشت و پیرا با کرفس بخورند زیر سپاه از آن  
 زایل کند و اگر از گوشت وی نمکسود کنند و زنان بس و پیرا  
 با کنگبین یک هفته بخورند استسقا را سود دارد  
 و اگر خداوند علت جدام پوخته گوشت خار بشت  
 خورد و پروز کار علتش زایل شود **منافع راسو**  
 اگر بای راسو را بسوزانند و خاکسترش را با آب گرم  
 بسرد پس از وی بدرخت میوه مالند هیچ افتی میوه  
 آن درخت نرسد و هیچ مرغی بند آن درخت زبان  
 نکند **منافع پید کوش** اگر کسی گوشت سیاه  
 کوش خورد قوی و دلیر گردد و اگر زهره اش را بجلاب  
 بخورد و لا و رولی پیم شود **منافع سنجاب**

اگر گوشت سنجاب را بر میان کنند و باری چند از وی در خورند  
و یوانه دهند علت ویراز ایل کند و سودار آب سرد  
**منافع دله** اگر پیله و له بر دندان نهند و دندانرا  
**منافع جگر** اگر کسی را ماری یا فعی نریزه بود جغز را  
سر بکوبند و زان بس ویرا بر جایگاه علت ضما و کنند  
زمر را در حال از تن بیرون کشند و ویرا نیک منفعت  
بیدیداید و اگر ویرا بر وغن زیت بزنند و بخورند خدام  
سود دارد و اگر خاک تر وی بر حشکی بپراکند خون را  
باز دارد **مکس** اگر مکس را با سیر بکوبند بکوشند و بر رخم  
کژدم نریزه مالند دروش آرام کپرد و اگر کپس را  
خشک کند و خردش بپاید و با سرمه بیا میزد و در چشم  
کشد در چشم را سود دارد و روشنائی چشم زیاده  
کند **منافع خرچنگ** اگر خرچنگ را در کاسه بر آب

افکنند

افکنند و کاسه را بر جایگامی بند میان کشته زاز بند  
مرغان جمله از انجا بگریزند و اگر از خاکستر وی با جوا  
بیامیزد و زوباری چند بخورد ریشش را سود دارد  
و زرقه کهن را از ایل کند **منافع کشف**  
اگر پای کشف این را بپزند و بر پای خداوند علت تقریب  
بندند درد ویراز و نوز ایل کند لیکن جنان باید که اگر  
بای راست کشف بروی بندند اگر زمره وی در پنی  
کسی جگانشد که ویرا صرع بود علتش زود دفع شود  
**منافع مور** اگر از خایه مور چه بار وغن زیت مرهم  
کنند و بر زمار و زیر بغل کوچک خرد نماید مویش  
بر نیاید **منافع مار** بقراط گوید که هر که گوشت مار  
بسیار خورد از بیماریها صعب این باشد و اندا  
قوی بود و دیر پیر شود و اگر پوست مار را پیکلی

بزنند و زود در گوش جگانش در و پیرا بنشانند و اگر بیهوش  
و روغن بنفشه را بهم بیامیزد و زود بر بینی کوفند  
مالذ پیوسته از دهنال وی می گردد **منافع کرشم**  
اگر چند کرشم را در روغن زیت افکنند و زان بسوی  
یک ماه در آفتاب بنهد کسی را که گوشش درد کند از آن  
روغن در گوش جگانش سخت نیک منفعتش بر او آرد  
و اگر دو دانگ سنگ از خاکستروی با جلاب بخورند  
سنگ کرده و مثانه باره باره کند **منافع ساک**  
اگر دندان ساک با خویشتن دارد بشب بترسند  
اگر دیده ساک با خود دارد و لیر شود و پیکان بروی  
بانگ کنند و اگر خون ساک را بسایه خشک کند و با خون  
آهو و خون خرگوش بیامیزد و این چمله را با غالیه پیاز  
مر که از آن غالیه پیوی گیرد در میان ایشان جگ و عداوت

خیزد و اگر کسی جنگال بجه ساک را بکند و بجای کسی که مراد او  
باشد بنام مر که خواهد بپا و یزد و هر روز بنده آنجا شود  
و گوید که فغان تیزد و با دانگ مراد او باشد به کام او شود  
و اگر قضیب ساک را خشک کند و بر بای بندد جاعت  
بسیار کند و اگر آب تاختن ساک باری چند بر شالول  
بمالد و پیرا زایل کند و سود دارد **منافع کرک**  
اگر کرک در کشت زاری مراغه کند آن کشتت زار خشک  
شود و اگر چشم کرک کسی با خویشتن دارد و یکی خورد  
مست نشود چنانکه صد مرد را مست کند و او شیار  
باشد و خوابش نیاید و اگر چشم چپ کرک بر خود بندد  
بشب خوابش نیاید و اگر دندان کرک بر گردن اسب  
خویشت بندد اسب او از دیگر اسبان بهتر شود  
و دونه کرد و اگر زمره کرک را با آب کبکین بیامیزد

و بر قصب مالند با سر زنی که جماعت کند از وی شکیبند  
و عاشق او گردد **منافع خرس** اگر مغز خرس را  
با روغن کاه و پیامیزد و بنان اندر کند و شبگاه از وی  
بخورد فریب شود و اگر خرس خداوند تب با خویشتن دارد  
تب از وی ایل گردد و درست گردد و اگر زجه خرس را  
بزیر بهلوی کسی اندر زمین کند آن کس را خواب نبرد  
و همیشه در اندیشه و ما و پس بود و اگر دندان خرس  
در کردن کودک خرد پیامیزد و دندانها زود بر آرد و شب  
نثر **منافع شیره** اگر بوست پیشانی شیر  
اندر مجلس گاهی بسوزاند سر که در آنجا بود بایکدگر جنک  
و خصومت کنند و اگر بوست شیر را با بوستها دیگر  
بنهد همه بوستها را موی بشود و اگر باره از بوست  
شیر پوسته با خویشتن دارد علت بو است پیرا

زایلی کند و اگر سنگی زمره شیر را با طعام پیامیزد و بکسی  
دهد تا بخورد آنکس دیر و شجاع گردد و علت صرع  
و ذار الثعلب را سوزد و آرد و اگر با آنیسون و کنبین  
و آنکی از زمره او بخورند سنگ مشانه را باره باره کند  
و اگر روغن بیه وی بر بو اسپرو اما سه ساعت بمالند  
منفعتی بزرگ دارد خاصه که نیم گرم بود **منافع گفتار**  
اگر مغز گفتار را بر سر کسی بمالند خواب بر آن کس بیفتد  
و اگر جنکال گفتار را بر درختی بیاویزد هیچ مرغ زیان  
کار بدان درخت نشیند و اگر عورت گفتار را یک  
شب بنام آنکس که خواهد تا بروز بخوشاند بس از آن  
در خورد آنکس دهد بروی عاشق شود لیکن اگر مرد بزین  
دهد باید که فرج گفتار بود و اگر زمره و پیرا باب رازیانه  
تازه پیامیزد و در چشم کشد آب فروز آمدن از چشم باز دارد

و سیدی چشم را بیزد **منافع بلنگ** اگر مغز بلنگ را  
بوقت جماع بر قضیب مالذ مرد و تن را لذت افزاید  
و آن زن البته از وی نشکیند و اگر جنکال بلنگ را  
بر زمین بیاکند موش که بدان خانه باشد بدان جای کرد  
آیند و اگر پیش در میان خانه نهند ماین فعل کند و اگر  
دندان بلنگ را بر سوراخ موش بدارند باژگونه از  
سوراخ بدر آید اگر ز سر موش و پیرا در چشم کشند چشم را  
جلی دهد و آب فرو داند از دیده چشم باز دارد **منافع**  
**یوز** اگر گوشت یوز بسیار خور و تن قوی گردد و کاروان  
شود و اگر جنکال یوز را بخانه بیاکند موش  
در آن خانه نماند و اگر بود جمله بگریزند و اگر خون یوز  
کسی خورد منفک و ابله شود **منافع خوک**  
اگر دندان خوک با خویشتن دارد از چشم زخم امین بود و لو

جادوی بر روی کار کنند و اگر پوست و پیرا بخانه دو د  
کنند بشته از آن خانه بگریزد و اگر پیله خوک را که تازه بود  
بر بوا سینه نهند منفعت بزرگ بدیدارد و اگر کعب خوک را  
خورد بسایند و لبه که تیز لبه شدند و بر بهق و برص طلی  
کنند منفعتی بزرگ دارد و اگر آب تاختن خوک را با بوی  
قوی بیا بیزند و در خورد کسی دهند که کند دارند و کرده  
یا مثانه شک را باره باره کند و منفعت نیک بدیدارد  
و بکنی آب تاختن و حیض زنان را بکشد **منافع**  
**بوزینه** اگر دیده بوزینه با خویشتن دارد مردمان  
با وی لهو و بازی بسیار کنند و اگر دندانش با خویشتن  
دارد بشب خوابش کم آید و نترسد و اگر خون وی بکسی  
دهند که خورد آنکس چشم مردمان حقیر و زشت نماید  
**منافع شتر مرغ** اگر گوشت شتر مرغ بسیار



خورند با دانه سرور از تن تحلیل کند و کر و خارش تن را  
منفعت دارد و اگر بیه وی بر اما سهار سخت بمالند <sup>منفعتی</sup>  
نیک بدید آید و اگر ویرا با نزار با کر کم بپزند مردم پرورد  
مزاج را نیک بود و شهوت جماع انگیزد و شیر زنان زیاد کند  
**منافع پیل** اگر آب تا حتن پیل در خورد کسی دهند  
که ابستن نشود چون خورد ابستن کرد و اگر از پیل کینی  
بیل زن بپشم با خود بردارد ابستن نکند و اگر پیل کینی  
وی بر کسی دود کند که ویرا تب بدرار کند سخت  
منفعتش دارد و اگر استخوان ویرا خرد بکوبد و بر پستی  
کند یزد پرا کند منفعتی نیک دارد و اگر استخوان کوفته  
و پنجه ویرا در پنی دهند خون آمدن از پنی باز دارد  
و همچنین اندامی که با تش سوخته بود سوذ دارد چون از کوفته  
وی بر جایگاه علت پرا کند و اگر از استخوان کوفته

وی باری چند بزنی دهند که ابستن نکند و چون خورد ابستن  
**منافع شب پیک** اگر مغز شب برک را با انگبین  
بپایزند و در چشم کشند آب سیاه را که از چشم آید آنرا  
دفع کند و سوذ دارد و اگر خاکستر وی در چشم کشند  
روشتایی ویرا بپزایند و چشم را جلی دهند و اگر خون وی  
در چشم کشند شب کوری را بپزد و اگر کینه وی در چشم  
کشند ناخن چشم را سوذ دارد و سپیدی از چشم برود  
**منافع برستو** اگر بر پستور را بسوزانند و خاکستر ویرا  
با انگبین بسوزند و بر کلو بمالند اما س کلور سوذ دارد  
و اگر از خاک وی در چشم کشند آب آمدن از چشم باز دارد  
و اگر از گوشت ویرا خشک کنند و زان پس ویرا خرد  
بسایند و زو و شقالی علی ریق خورد علت خنق را سوذ  
دارد و اگر کسی از گوشت وی پیوسته می خورد پی

بینایی چشم را زیادت کند و اگر از خاکستر وی بر ریشی بر کند  
منفعتی بزرگ بدید آرد بقراط گوید اگر بزجگان برستو  
که منور موی بر آورده نباشد کسی را زرد کند بزعفران  
و بهمنان زرد کرده ایشان را بر لانه رها کند چون بذر و ماورشان  
بیایند و ایشان را بدان صفت پسند بندارند که مگر بیارند  
در زمان پیرند و از جایگامی که ایشان دانند شک ریز تا  
زرد بیارند و آن سنگ ریزه را بنمقار بزجگان خویش  
همی مالند اگر کسی قصد کند و زان سنگ ریزه زرد بر لانه  
ایشان پرون آرد و انکی سنگ از آن ترازو پسند  
و خردش بسایند و با سنگین و پیرا در خورد کسی بداند که  
برقان دارد چون بخورد بزودی علت از وی زایل شود  
و شفا یابد و بدانکه درین چیز تا که درین باب در معنی  
دوستی و عشق یاد کردیم اگر چه بخاصیت مرگی از فعل

کند

کند نیز باید که دو چیز دیگر ناچار اندر موجود بود یکی  
و هم نیز کی بر کارزد و دل در آن بندد که تحقیق این چیز  
خواهد بودن و دیگر آن چیزی که ابتدا خواهد کرد بوقت  
و ساعت و طالع نیک کند تا آنچه کند در باب دوستی  
همیج خطا نیاید که اگر ابتدایش بساعت و طالع بد کند  
بهمه حال آنچه همی کند تمام شود و راست نیاید و چون  
چنین باشد بندارند که آنچه در کتاب بنشسته است  
دروغ و محال است ندانند که بسبب نابودن آن شغل  
از بندی وقت و طالع است و چون این دو شرط  
که گفتیم نگاه دارد درست و صواب آید و بدانکه  
بجزای که بنشستن تعوید دوستی تعلق دارد اندرین کتاب  
یاد نکردیم زیرا که بسیار چیزها از آن نوع بسیار موزوم  
و همیج راست نیاید بس معلوم گشت این چیزها بهتر

که بخاست و پوستی فرایند و نیز بروز کار و انا آن سرگی را  
بخریت کرده و آزموده اند و سخن هم بدین قدر اختصار  
کنیم تا کتاب دراز نشود و آموزنده ملالت نیفزاید

### باب سیزدهم در چیزها که در آن

دفع حیوانات و غیرش بود **انجد دفع مار کند**  
هر که سبب در میان خانه دفن کند در آن خانه مار  
در نیاید و اگر در آنجا مار باشد بگریزد و اگر سرکاو کوسی یا  
استخوان کوزن یا کشت یا خار پشت در خانه بسوزاند  
ماران بگریزند و اگر خشک باب بخوشاند و قطران باوی  
بیا میرود و بخانه و پیرا بزنند ماران بگریزند و اگر ازین آب  
در سوراخ مار ریزند ماران بگریزند و بعضی بمیرند و اگر  
خشک را بر در سوراخ مار بنهند ماران از آنجا پرون نیابند  
و اگر پوست مار را با آب بپزند و زان بسان آب را

بیمه تن بمالند مار و افعی و پیرا بزنند و اگر آب نوشا در  
بخانه بپراکند ماران بگریزند و اگر خرول در سوراخ مار  
برند در آنجا بمیرند و اگر گوگرد یا موی مردم یا مقل یا روغن  
دو دکنند ماران بگریزند و اگر ریشه را بقطران بمالند  
و در کردن خود کند ماران بنزدیک او نیابند آمدن  
**انجد دفع کژدم کند** هر که میغه و زرنیج و اگر  
شاه سپرم اندر لانه او نهند همه بمیرند و اگر جای بی  
که ایشان غلبه کنند شاه سپرم بپا و بزنند همه بگریزند و اگر  
باب خطمی یا باب خور بست و زیت تن را بمالند  
زنبور و پیرا بگریزد و از او بگریزد **انجد دفع خوزدو**  
**کند** خوزدو را بتازی خنسفه خوانند اگر بر درخت  
خا با جوبش بخانه دو دکنند جمله از آنجا بگریزد **انجد**  
**دفع لیشه کند** اگر رنده خوب صوف بر را

با شوینز خانه دو کند بشه همه بگریزند و اگر تر پس  
 با شوینز یا سداب را با آب بیزد و آن آب را بخانه  
 رش کند بشه بمیرند و اگر شوینز را با آب بجوشانند و بر بالین  
 نهد بشه ویرارنج ندمند و آن شاخ از درخت او بر بالین  
 خویش بنهد هم این فعل کند و اگر زیره و سقز خانه دو  
 کند بشه برود و اگر از موی شیر رشته کند و در خانه  
 ببندد بشه بگریزند **انجد دفع سوس کند**  
 اگر افستین یا بودینه یا پوست تریج در جامه در فرایش بند  
 سوس از بولیش بگریزد و آن خیر را بزبان نهد و نیز بنانی  
 بود که کل زرد دارد و بولیش همچو بوی بودینه نیز بود  
 و او را بخراسان بوی ما دران خوانند اگر ویرا در میان  
 جامه یا در فرایش نهند سوس از بوی آن بگریزد  
**انجد دفع کیک کند** اگر شوینز را با آب

چسک

خشک بجوشانند و در خانه زندگیک همه بمیرند و اگر خوب را  
 با آب بیزد و در خانه زندگیک بگریزند و بمیرند **انجد**  
**دفع سگ کند** اگر لندش را بکوبند و بر لوست  
 پیرا کند مریکی گزان بخورد و بمیرد اگر تخم بید انجیر  
 بسک دهد چون بخورد و یوانه گردد و اگر سبزه شیر بسک  
 دهد چون بخورد کور گردد و اگر کسی دندان گفتار  
 با خویشش دارد سگ بروی بانگ نرند **انجد**  
**دفع کوبه کند** اگر سداب در پنی کره کند و یوانه  
 شود و اگر بیمار بیزد بمیرد **انجد دفع اسب**  
**کند** اگر کسی خواهد که اسب بیمار کند و از  
 خداوندش ارزان خرد و زان بس در تشش کند پدم  
 سنگ ایون مصری و بنجاه درم سنگ جوزا اندراب  
 بجوشانند و بدو دهد تا بخورد که بیمار شود و چون خواهد

که ویرا درست کند روغن کاه و بکوبیش فروریز **انجه**  
**دفع خرگند** اگر سنگی بر دنب بندد و بانگ  
نکند و گوشش بندد همین فعل کند و اگر نقت  
باون خرپیدا ایندم بانگ نکند و اگر دنبالش بر بندد  
براه اندر بخسبد و اگر کمپروی بانان بیامیزد بسبب دهد  
جون خورد همیزد و اگر حائق الذیب را کوفته بر کوش  
بر آند و بگر دهد جون خورد همیزد و اگر با ذام تلخ بر و باه  
دهد جون خورد همیزد و اگر خرزمره یا برک ازا درخت  
خرد دهد جون خورد همیزد **انجه دفع شبش**  
**کند** اگر کندر و رابروغن کجند بکوشانند و در خوش  
مالذ کزنده بجامه نیفتد و اگر ژپوه کشته اندر مالذ  
بهمتر بود و اگر پوست انار ترش را بکوبد و بروغن بکوشانند  
و بتن مالذ همین فعل کند و اگر برک سداب باروغن

بکوشانند

71  
بکوشانند و در تن مالذ کزنده بجامه نیفتد و اگر سوپن  
سرخ بزیر جامه بسوزانند همین فعل کند و اگر بسالی  
دو بار بوقت بهار و خزان یک قدح کوچک آب  
تراب بخورد مرکز او را کزنده بجامه در نیفتد **انجه**  
**دفع کرم کند** اگر در ره گذارانی که اندر باغ  
شود درخت خرزمره بنشانند چنانکه آب در بن این  
درخت کند بس در باغ شود در آن باغ هیچ کرم نپوزد  
و اگر خاکستر سپید دار بر زمین پراکند در آن زمین  
کرم نباشد و اگر در جراحتی کرم افتد لختی کندش کوفته  
بر روی پراکند کرم ازا بجا جدا کرد و اگر برک شفا لورا  
بکوبند و بر جراحتی پراکند که در وی کرم باشد همه را  
بکشد و اگر قطران بدان جراحت مالذ همین فعل کند  
**انجه دفع مرغان کند** اگر سبند را بکوبند

و با خمیر سیاه میزد و رو بهها خرد کند مر مرغی که از آن بخورد  
بیشش گردد و اگر کند م بگو کرد و آب تا ختن بکوشاند  
و بسایه بنهد تا خشک شود و بهر غان د پند همان فعل کند  
و اگر ببل و اکثر در را بکوبد و اندر میان خمیر کند و بهر غ  
د پند تا بخورد و پیشش گردد و اگر خواهد که با پیشش آید  
لختی روغن کا و بکوشش فروریزد و اگر خواهد که جنان  
نماید که مرغ زنده می کند لختی زرینج و مرد اسپند  
خرد بسایند و با خمیر سیاه میزد و بهر غ خانگی د پند تا بخورد  
و همچون مرده شود و چون خواهد که با پیشش آید  
باب سرد و پیرا بشوید و جنان نماید که من انسوپس  
همی خوانم و اگر خروس را کون جرب کنند و در پیشش کنند  
بانگ کنند **انجد دفع کاو کند**  
اگر کاو را پرون و بینی جرب کنند بانگ ندارد

۲۲  
**انجد دفع شیر کند** جایی که معدن شیر  
بود چکی بر باد کند و بر راه گذ روی بیاویزد و شیر  
از آن ناحیت برود و اگر زنی چون شیر را بیند پس  
بر مننه کند یا مردی که شیر را به پند عورت بر مننه کند  
شیر روی از وی بگرداند **انجد دفع خوک کند**  
اگر خربق اندر آب قرعار کند و کرد گشت زاری  
آن آب را بر نذ خوک اندر و نیاید و از بوی خربق  
منزیمیت شود **انجد دفع خرگ کند**  
اگر بیاز موش را بکوشاند و آبش برره گذر خرس  
نهد از آن ناحیت بمنزیمیت شود و مگر شسته زاری  
که اندر و بیاز موش بود خرس اندران زمین نزود  
و اگر بیاز موش با خوف دارد از شره خرس امین بود  
**انجد دفع گفتار کند** سر زمین که اندر و انکور

روپاه بود گفتار اندران زمین نیاید و اگر کسی انهور  
 روپاه باخولشتم دارد از شکر گفتار امین بود  
**انجند دفع زکری کند** اگر پوست گفتار یا پوست  
 بکنک یا پوست خرکوش را پرون کرد آند و بر جای کاهی  
 بند بر سر جوی دراز کند مگر از آنجا بندزد و زیان  
 نکند و اگر زنی حائض بر مننه شود و روی سوی ابر کند  
 مگر از آن جانب بندزد و اگر کلید یا پیر پیار بر  
 جوی دراز بر بندد یا بر سر درختی بندد مگر از آنجا  
 بندزد و زیان نکند **انجند دفع سرواکن**  
 اگر پوست بوزینه یا پوست گفتار اندر میان زمین  
 بگستراند سر ما در آن زمین و لشت زار زیان کند و اگر  
 بر درختی بندد آن درخت را سرمانزند و اگر گستر  
 کند اندر زمینی بر آند که در وی چیزی شسته باشند

هم این فعل کند و اگر سنب خرکوش را در آتش پیوزاند  
 و دست و پاهای را بدان دود بدارد از پیرما  
 امین بود خاصه که موزه را هم بدان دود بدارد و اگر  
 بیه کرک یا بیه روپاه باروغن یا سمین در مالذ همین فعل کند  
 و اگر شغیر را با آب بیزند و بر دست و پای پیرما  
 زده نیم کرکش شود دارد و در دوزوی پیوزد

**باب چهاردهم اندر خواص جوهرها و میوهها**  
**و غیره** اگر نکلن انگشتری یا قوت زمانی در آ

دارد چشم بندد روکار نکند و تشنه کم شود و اگر دنگی  
 از وی خورد بسایند و بخورد دل را قوی کند و کوبه دل ابرد  
 و علتها سوداوی را از ایل کند و اگر سوذه و پیرا در چشم  
 کشند درد را و پیرا سودا دارد و پینایی را قوت  
 دهند و اگر و پیرا در کردن او نیخته دارند پیوسته از

فالج وجود این باشند **عسل** اگر کسی لعل  
در کردن او بخت دارد از درد دل و علتها پینه این  
بود و اگر دانه از وی خورد بسایند و با جلاب خورد  
ضعف دل و خفقان را سوذ دارد و اگر سوذ وی در چشم  
کشند تاریکی چشم را نیک بود و چشم را قوت دهند  
**پچاذه** اگر کسی پچاذه در کردن او بخت دارد <sup>بشب</sup>  
نرسند و از ضعف دل این بود و اگر از سوذ وی در چشم  
کشند چشم را جلا دهند و قوت نور چشم را نگاه دارد  
**پیروزه** اگر از سوذ وی یک دانگ و نیم با جلاب  
خورد کوبه دل و علت سئل و ریشی مثانه را سوذ  
دارد و خون بر آوردن از کلور امنفعه دارد و اگر  
از وی در چشم کشند درد چشم را که کهن گشته بود زایل  
کند **مروارید** اگر نیم درم سنگ از سوذ وی باشد

سیب سحرگاه بخورند دل را قوی کند و مالینجویا سوذ  
دارد و غم و اندوه را از دل زایل گرداند و اگر از وی  
در چشم کشند درد را بر او سوذ دارد و بینایی را قوی  
دهند **زبرجد** اگر او پیرا باب صافی بر شک  
مالند و از حکالتش در چشم کشند نور چشم را زیاده  
کند و چشم را جلی دهند و قوت روشنی و پیرانگاه  
دارد **المکاش** اگر او پیرا در دهان گیرند و در آنرا  
باره باره کند اگر یک جبهه از وی بر سر زرافه بمصطکی  
بگیرند و در شانگ کنند سنگ مثانه را باره باره کنند  
**زمرد** اگر او پیرا در کردن او بزند خون بر آوردن  
از کلور سوذ دارد و اگر دو دانگ سنگ وی باب  
باران بسایند و بخورد زمره را کشند که خورده باشند  
از تن دفع کند و اگر او پیرا بر دیده افعی بدارند



دیده وی تپاه شود **مرجان** اگر مرجان بسیند  
برگردن خداوند صرع بندند سخت نیک منفعت دارد  
و اگر مرجان پرخ برگردن گوذن خورد بندند که بسیار  
گریزد بعد از آن کم گریزد و اگر حکاکت وی در چشم کشند  
تاریکی چشم را سود دارد و آب دویدن از چشم باز دارد  
**عقیق** اگر ویرا بسوزاند و زونیم درم پنهان  
با شراب سیب بناشتا بخورد دل را قوی کند و کوبه دل را  
ببرد خاصه که ضعف دل از گرمی بود و اگر پسته  
وی برین دندانها مالند خون آمدن از بن دندان با زدن  
دارد و منفعت کند و گوشت دندانها سخت کند و خورد  
وی ریشی روده و مثانه را سود دارد **بلور** مرطعام  
و شراب که در کاسه وی خورد مردم را نافع بود و اگر  
ویرا بر آفتاب بدارند و بر سایدیه وی حراقه بنهند

آتش

آتش بر افروزد **کهر** اگر کهر با برگردن بسیند  
که ویرا بر تان بود علت را از وی زایل کند و اگر در گردن  
زن آب پتن کهر با او بچسبند بود از افکندن بچه امین بود  
و اگر یکدرم سنگ از کوفته روی بروغن زیت کهن  
بسه کشند و بر پلینه مالند وزن انرا بخوابش  
بر دارد بستی زهد انرا بکشاید و خون آمدن از رحم  
باز دارد **یشم** اگر انکشته ی یشم در انگشت دارند  
از آفت صاعقه امین باشند و اگر ویرا چون نفویند  
در گردن او بزنند از درد کلو و درد معده امین باشند  
**زر** اگر یکدنگ از سوذه وی با شراب با در بنویه  
بخورند درد دل و دیوانگی سود دارد و غم و اندوه و عشق را  
زایل کند و ترس شب و پخته و جبهه پماریه و او  
سود دارد و تن را فربه و قوی کند و زردی را زردی را

**سیم** اگر سوخته و پیرا با نیم جندوی حکالت زر  
وزعفران او لختی افیون بیامیزد و بناشتا با شراب  
سبب خورد دو ذره دل را سوخته دارد و غم و اندوه را  
و صرع و سکنه و فالج و علتها سو داوی را از تن زایل  
کند و تن در پستی بر مردم نگاه دارد **ارزین** اگر  
و پیرا با لختی یکی و روغن زیت بر سنگ بسایند  
و از آن سوخته وی بر مفعول مانند بوا سیر و اما **سیر** مفعول را  
سوخته دارد و اگر باره ارزین تنگ کرده را بر میان بشت  
بندند شهوت جماع را فرو نشاند چنانکه روزگاری دراز  
ارزوی جماعت کند و اگر و پیرا با روغن گل بر سنگ  
بسایند و از او برایشها کهن مانند سخت نیکو سوخته دارد  
**مس** اگر و پیرا با انبیین و آب باران نیکو بسایند  
و یک نفقه در آفتاب بنهد و زان پس دو درم سنگ

ازوی با ده درم سنگ شراب گل خورند زرد آب را  
از شکم باسانی فرو دارد و علت استسقا را نیک بود  
و اگر ازوی برین کام بماند قی باسانی بیارزد و اگر ازوی  
با روغن گل بسایند و بر ریش کهن مانند سخت نیکو  
بود **سرب** اگر سوخته و پیرا خرد بسایند و بر یک  
چشم پیرا کند کثرت و ریشی و پیرا زایل کند و اگر دو درم سنگ  
از سوخته وی با سنگ کتکین بخورند خون آمدن از  
قضیب باز دارد و ریشی مثانه را زایل کند و اگر از  
سوخته وی بر ریشی قضیب و بر بوا سیر پیرا کند **منفعت** دارد  
**آهن** اگر زنگار آهن را خرد بسایند و بر یک  
چشم پیرا کند ناخنه را نیک بود و در شتی بکها  
چشم را سوخته دارد و همچنین بوا سیر و ریشی مفعول را نافع  
بود و اگر آهن گرم را با ری جند در پستی افکند

و کسی را که شکم رفتن بود از آن یکی بد مند تا بخورد  
علت و پیر از این کند و سستی مقعد را هم نیک بود  
**آب کینه** اگر کوفته رو پیرا با آب کینین و آب پیرنیان  
بسزند و زود در چشم کشند چشم را جلی دهند و اگر از سوخته  
وی یک مثقال با سپیگی خوش بوی بخورند سنگ کرده  
و مثانه را پاک گرداند و باره کند و اگر از سوخته وی بردند  
مانند سپید و با کیره گرداند **سنگ کرف**  
اگر از سوخته وی بر خشکی پیرا کند گوشت را پرویاند  
و ریشها را پیرا سوذ دارد و اگر و پیرا بر و غن کل  
و کلاب بسایند و بر جگر یا بر معده طلا کنند اما پیرا  
و معده را از آبل گرداند **سرخ** اگر و پیرا بر ریشی پیرا کند  
خون آمدن از وی باز دارد و اگر و پیرا بر خشکیها  
کهن پیرا کند ریم و جگر را از وی پاک گرداند و اگر با پیرا

و پیرا بسر شدند و بر خشکی مانند سخت نیک بود و اگر  
از سوخته وی بر پیک چشم پیرا کنند در شستی پیکهای  
چشم را پیرا سوذ **زعفران** اگر چهار درم  
زعفران بخورد خواب خوش آرد و ناچار بود که از  
خنده پاک شود و اگر و پیرا با مسها طلا کنند اما مس را  
تخلیل کنند و خوردن وی دل را قوی کند و شہوت  
جماع آید و درد جگر و سب ز را سوذ دارد **زرد نغ**  
اگر وی را بار از یانه بیامیزند و دو ذ کنند کسی را که  
پرفه کهن بود و ریم از کابو بر می آید سوذ دارد  
و اگر بار و غن کل و پیرا بسایند ریشی مقعد و پیرا  
سوذ دارد و اگر بار و غن بی و پیرا بسایند و پیرا  
مانند ریشها را پیرا سوذ دارد **زنکار**  
اگر با عک و پون بسر که بسر شدند و نیک پائید

وازو برهقی و بیسی مالند منفعت بزرگ دارد و اگر کوفته  
و پیرا بر خشکی پیرا کند که در آن خشکی گرم بود که چهار باشد  
و منفعت دارد و گوشت با کیره بر وی پاند و گوشت  
مردور بخورد و بواسیر و ناصور مقدر اسود دارد  
چون و پیرا بکوبند و باب رازیانه و روغن کل بیا میزد  
و بر مقعد مالند **لاجورد** اگر لاجورد پود را  
با آب لیمو بسهند و زو بر اما سهار سودایی مالند  
منفعت دارد و اگر نیم مثقال از وی بخورند حیض را  
ببندد و اگر نیم مثقال از وی بر روغن زیت بسهند  
و اثر بر بلینه مالند و زن آب تن اثر خود بر کیرد  
از افکندن فرزند امین شود و اگر از وی با جلاز خوردند  
اسهال شکم را سود دارد و سودار از تن بر آند  
**انیل** اگر نیم مثقال از وی بخورند حیض را ببندد و علتها

سودایی را سود دارد و ریشی شش را نیک بود  
و اگر کوفته و پیرا بر خشکی کهن پیرا کند سخت نیک منفعت  
دارد و اگر و پیرا بار و جو بسهند و بر اما سهار طلی کنند  
منفعتی بزرگ دارد **سپیدآب** اگر و پیرا بار و روغن  
کل پانند و بر ریشی سرد و پیرا مالند منفعت دارد  
و اما سهار گرم را سخت نیک بود و اگر از وی در چشم  
کشند و مید که چهار چشم را از ایل کرد آند و اما سهار سخت را  
نرم کرد آند چون با سوم روغن بر اما سهار مالند **سرمه**  
اگر از وی پیوسته در چشم کشند چشم را همیشه در  
دارد و جلی دهد و ریشها چشم را از ایل کند و اگر با بی  
کهن و پیرا نیک بسایند و بر سوختگی آتش نهند  
سخت نیک منفعت دارد و اگر نیم درم سنگ از وی  
بخورد حیض را ببندد و ریشها زهد اثر اسود دارد

و اگر از وی بار و غن کلن پائیند و بر آما سها گرم بمانند  
منفعت بزرگ دارد **بوره** اگر ویرا بار و غن کل  
نیک بسایند و زو بو اسیر و ناصور مقعد مانند منفعت  
نیک دارد و اگر نیم شغال از وی با انبیین صافی  
بسر شدند و بناشتا بخورد زردی اندامهای تن را زایل  
کند و اگر بار و غن زیت از وی بکدرم سنگ بخورد  
فالج و پستی اندامها را سود دارد و اگر یک بهرازو  
بستاند و یک بهرزاک بسیند و مردور با انبیین  
صافی بسر شدند و سه روز از وی در چشم کشند  
سیندی چشم را پیرد **سنباده** اگر کوفته رو پیرا  
بر دندانها بمانند و دندانها را اسپند گرداند و پاکیزه  
و بن دندانها سخت کند و اگر سوخته رو پیرا خود بسایند  
و بر ریشها کشند پیرا کند منفعت بزرگ دارد

و اگر

و اگر ویرا بار و غن کلن پائیند و بر کر تر مالند  
سخت نیک بود و حکالت وی گرمی آما سها را زایل  
کند **استخوان** اگر استخوان مرده باب فرغار  
کشد و کسی که عاشق بود از آن آب بخورد و نیز استخوان  
مرده در گردن او یزد سودای عشق را فرو نشاند  
و گویند که خوردن وی صرع را سود دارد و اگر کوب  
بزرگ را خرد بگویند و ازو پنج درم پینک با کنبیین  
بخورد آما سی سبز را زایل کند و شهوت جماع انبیزد  
و اگر استخوان ساق کا و را بسوزانند و سه درم  
پینک از وی با شراب به بخورد خون آمدن از آن  
باز دارد و اگر استخوان کعب خوک را خرد بگویند  
و با سرکه تیز ویرا بسر شد و بر پستی و بهق باری چند  
بماند منفعتی نیک بدیدارد و اگر استخوان

بسوزاند و زان بس خردش پسايند و زو با انگين  
در چشم کشند بسل را سوذ دارد و نور چشم را زيادت  
دهد **روغن اس** اگر روغن اس بر پسر بندد  
در دسر را بخاصيت سوذ دارد و اگر کوفته روپير با انگين  
صافي بس کشند و زو باري چند بر سر مالند ريشه را  
و پينه و موی رختن را ز ايل کند و موی را درار کند  
و اگر سوخته روپير اخرد کنند و با انگين صافي بس کشند  
و بر پلكهاي چشم مالند زردی چشم را ز ايل کند و اگر  
کوفته وی بس که بس کشند و زو در پنی ریزند خون آمدن  
از پنی باز دارد و اگر کوفته روپير با انگين خورند  
قصيد را قوی کند و منی پسر را يزد و جگر و پسر را  
از خلطها ر بند باک کند و بستگی آب بکشايند  
و آب تاختن و حیض را سوذ دارد **پربهن** اگر کسی نخم

۷۰  
برهن در بسته پراکند و بخشد از احتلام افتادن امين  
بود و اگر آرد و چورا با آب برهن بر تن مالند که خشکی  
و خارشش تن را سوذ دارد و اگر تخم وی با انگين  
خورند گرمی جگر را سوذ دارد و خشکی را فرو نشاند  
و تبهای صفاوی را منفعت دارد بستگی حکم را  
که از گرمی بود زيادت کند **فصل** اگر خواهد  
که انار ترش را شیرین کرد اند خاک را از بیخ درخت  
انار باز کند و زان پس و پیرا بس کین کا و بینبارد  
که انار آن درخت شیرین شود و اگر خواهد که انار را  
تباہ کرد اند لختی نمک اندر پیرا انار در کند  
چنانکه نمک در پوست شود بعد از آن چون نگاه کند  
همه و انهایش تباہ شده باشد **واکر** خواهد  
که بداند که میان انار دانه جداست بهلوهایش

از درون پوست بشمارد که در مریه بلوی صند و آنه باشد  
وز آن بس جمله را بهم جمع کند و اگر خواهد که انکور  
سپید را سیاه گرداند نیم کز خاک از زیر درختش  
بردارد و نفت سیاه با قطران در آنجا ریزد تا درخت  
آن پیاسی را بخویشش کشد و بخوشه انکور فرستد  
وسپاه کرد و لیکن باید که این عمل بوقت رسیدن انکور  
اند تا شغل وی بر مراد آید و اگر با دام تلخ بموش  
و پد تا بخورد در زمان همیزد **بدانکه** از بناها نباتی  
بود که او را کپای کسو خوانند بر کهایش چون برک سدا  
بود و حل می زد و خورد با شد اگر کسی این گیاه را  
ببرد بنام آنکس که ویرادوست دارد و زان پس  
بر پیینه معشوقی مالذ و نیز مر که این گیاه پسته  
با خویشش دارد آنکس بر وی عاشق شود

چنانکه البته از وی نشکند و اگر شاخ سپند را بوقت  
آنکه شکوفه باشد بریزد و با بست خویش ویرایا لاید  
و پنی زنی که خواهد باز نهد آن زن ویرادوست  
دارد و اگر بیخ سوسن بر درخت میوه بیا و بریزد  
همه میوه او فرو بریزد و اگر کپک فر و او سنگی بود  
سپید که از جانب مغرب آرند اگر ویرا بر درخت  
بیا و بریزد آن درخت میوه سخت پیار آرد  
اگر چه آن درخت خود با صل میوه کم آرد و اگر زنی فوراً  
بکوبد و باری چند در وی مالذ نشان آید را بروز کار  
در از برسد و اگر میان لاله را خشک کند و خردش  
بپایند و با یکی بیامیزد و در خورد کسی دهد  
رو ذی عقل گردد و اگر کسی کلم را بریان کند در آن  
بس ویرا روزی چند بنهد و بهنگام یکی خوردن

از و نقل سازد مست دیر شود و قی نکند و اگر پنج دانه  
جویش از طعام بخاید مستی دیر کند و اگر بیخ با دام  
بشمار پیش از طعام بخورد همین فعل کند و اگر شیشه  
خسک یا بنفشه بخاید بوی سیکی از دهانش نیاید  
و اگر بخاید همین فعل کند و اگر کسی میان نرگس با زن  
صحبت کند و بوقت آب آمدن چشمش زرد شود  
مردیش بسته گردد و چنانکه دیگر جماع آرزو نکند  
و اگر سوسن آسمان کون در زیر بالین کسی نهند  
که هفته بود در خواب سخن گویند و اگر خواهد که نرگس را  
پسرخ گرداند بنفشه پسته رنگ رزان و پیرا اندر زرد  
تاسرخ شود و اگر بر گل لیلی بسره که بنویسد چون خسک  
شود آن بنفشه و گل لیلی هم زرد باشد و هم پسرخ  
و معروف است ۵

۷۴  
**باب با تزد هم**

**اندر استعمال آبها از هر کون ۵**

اگر خواهد که آب شور یا آب تلخ را خوش گرداند آب  
تلخ یا شور در دیگی فراخ ریزد و جوها بر سر آن دیک بنهد  
وزان بس بسه ششم را از هم باز کند و بزیر جوها افکند بس  
بزیر دیک آتش کند تا بخار بالا شود و تلخی و شوری  
آب اندران بشما گرفتار شود خوش و با کین فرود  
و اگر خواهد که آب را مانند خون گرداند سپرز را بگیرد  
و بهن باز کند و نختی بوره بروی بر آکند و رتایش  
کند تا خشک شود بس از آن ویرا خرد بسایند و چون  
خواهد که این عمل نماید مقداری بقدحی یا بکوزه در  
افکند و چنان نماید که من افسون همی کنم که هم در وقت  
همچون خون گردد و اگر خواهد که آب را همچون شیر



نماید مغز کوزه مندی را خرد بپزند و در رکوی تنگ بند  
و در آب آن رکور اهما لذتا بقوام شیر شود اگر خواهند  
که آب را چون نیچ نمایند شیر گرم کند و سرشیم مایه بسیند  
کوفته در وی کنند که سم بساعت چون نیچ کرد و اگر خواهند  
که آن آب را آتش نمایند شیشه پاک بتانند و بر آب  
کند و پیش آفتاب و پیرا بدست بگیرد و برابر پایه را  
این شیشه حراق بدارد اعنی سوخته که سم در زمان  
آتش برافروزد اگر خواهد که کوزه بر آب کند و یکی تهی  
برابروی نهاد که سم آب از آن کوزه بدین کوزه تهی  
شود بی آنکه دست بدو فرزند کند رشته بر بشین خام  
بتانند و یک پروی اندر کوزه آب نهاد و دیگر  
سرش اندر کوزه تهی تا آب این کوزه بدان کوزه  
تهی کرد و اگر خواهند تا آب سرد بی آتش بجوشانند

کوزه

کوزه بر آب کند و لختی زرنیچ کوفته اندر و افکند و بچینند  
تا بجوش آید اگر خواهد تا کوزه بر آب کند و چون او را  
بشکند همچنان بسته نماید بتانند سرشیم مایه و بلندارد  
با کیزه و اندر کوزه نو کند و بچینانند تا همه کوزه بدو بیالاید  
وز آن بس نهاد تا سرد شود پس آن آب در کوزه  
کند و کوزه را بشکند آب را پند درون سرشیم  
که معلق مانده بود اگر خواهد که از کوزه آب بانگ آید  
و سخت عجیب باشد بتانند جوز هندی و اندر کوزه  
افکند و سرش را بپوشد تا هم اندر وقت بانگ زند  
اگر خواهند که کوزه یا پیسوی را بشانند بی آنکه دست  
بدو فرزند کند لختی اندر ذوب بتانند و اندر کوزه آب  
افکند و آب اندر کوزه کند که زود بشکند اگر خواهد  
تا بسوی آب را چون خون گردانند مقادیر شیط

مندها با خون سیاوشان کوفته پستانند و اندر سبوی  
افکنند و آب اندر کنند و زمانی بنهند چون نگاه کنند  
مانند خون کشته بود و اگر خواهد که آب بزرگ سیاه  
نمایند زاک دروی کند و اگر در آب شور پکره و آب  
بغم ریزد زرد کردد و اگر آب یا شراب در قندچ پدید  
بود و خواهد تا با کونه زرد کردد و نخت پکره را در قندچ  
بیالاید مایع کرده رسیده نبود و اگر سرکه و گوگرد  
اندر شیشه کند و آن شیشه را بخانه نهد بشب از وی  
روشنایی می تابد و اگر نقطه در شیشه کند و سندروس  
کوفته با وی بیامیزد و آن شیشه را بر جموعه آتش فرو نهد  
بیش از آنکه در خانه و سوراخها را محکم گرفت باشد چون  
خواهد که کسی را سخت بترساند بفرمایدش تا در بکشاید و  
اندرین خانه شود اگر خواهد تا در مجلس عملی نماید پستانند

نقطه و سندروس و عک کوفته و اندر شیشه کند و بر آتش  
نهد آتش اندروی افتد و اگر در قندچ کند چنانکه پستانی  
ندانند بس بفرماید تا کون قندچ بجراغ فراز کبیر و بخار  
آتش بر آید و ساقی را سروروی بسوزد اگر تخته پستی  
تنگ را سرکه بروی ریزد و بنهد تا زنگار کیر ذبس از آن  
ویرا در میان آتش افروخته اندر افکنند و در خانه فراز کند  
خانه بجمله سبز نماید و اگر روغن بنید اخیر در جراغ دان کند  
و بلیته را به نیل بنید آید و بیفروزد همه خانه سبز نماید و اگر  
خرچنگ را خرد کند و اندر تابه بر روغن زیت بجوشاند  
و بلیته بان روغن بیفروزد چنان نماید که مرجه در آن خانه  
مرد مست بای سبی کوبند و اگر بیه کشف و بوره از منی را  
بکوبند و از رکوی کتان بلیته کند و بر روغن زیت بیفروزد  
خانه چنان نماید که مردمان جمله در کشتی نشسته اند

اگر خون خرکوش و روغن گل را بهم بیا میرد و در جراح دان  
کند و بیفزود خانه به پیش چشم بر آب نماید اگر نشتی  
از کفن مرده پستاند و نشتی از پوست مار و زوبلیته در جراح  
نهند و بروغن زیتونی بیفزود خانه جان نماید که همه خانه  
مارست و مردم خانه بشنوند و اگر از پوست مار بلیته  
کند و بروغن نطفه پیروزه سه چهار جای همه خانه ماران  
نماید و اگر باره رکور ابه بیه خرچرب کند و گوگرد و مغز  
مردم را بهم بیا میرد و بدین رکور انداید و اندر جراح دان  
پس بزنند و بروغن زیتونی پیروزه در پیش  
مردمان مرکه در انجا بود یکدگر را بی پرینند اگر رکوی  
کتان نوبستاند و چرک گوش خر بروی انداید و آن  
رکور ابه پیچد و در جراح دان نهند و بروغن پیروزه  
مرجه در آن خانه مردم باشند گوش ایشان چون گوش

خرنماید **اگر** خواهد تا ماسی بر خوان بچند بستند فذنی  
و میان شش اتمی کند و زان بس و پیرا بر ژبو و کند بموم  
آن سور اخش را محکم کند و در شکم ماسی نهند و زمانی صبر  
کند تا موم گرم شود و بچند **اگر** خواهد تا روی مردمان  
پس پیاه نماید رکوی را بخون بجز بیالاید و گوگرد کوفته  
بر روی بر کند و بنهد تا خشک شود و زان پس بجز اغدا  
بسن بروغن بنفشه و پیرا پیروزه **اگر** خواهد  
که روی مردمان زرد نماید زنگار و زرنیخ کوفته اندر رکوی  
پیچد و زوبلیته کند و در جراح دان نهند و بیفزود  
بر روغن مهر که اندران خانه بود رویش زرد نماید **اگر**  
خواهد تا جراح را بکشند بی آنکه دست کسی بدور  
کف دریا را باب کافور خالص بسازند و زان پس  
بر کف خویش انداید و برابر جراح بنزدیکش بدارد

تا بمیزد **اگر** قسط کوفته را در رکوپند و زود در بلیته  
کند و اندر جراحان نهنگ یکی بالا و یکی زیر بمقدار نیم گز  
و مردور ایفروزد پس زیرین را بکشند از بالای این  
ببفروزد اگر خواهد که مرغ بریان بر طبق بانک زنده مقدار  
چو بندی در حوضه او افکند و در تنور نهند چون بر آرد  
و بر طبق نهند از کلوشن بانک آید اگر خواهد تا هر که  
در خانه بود همچو سیاه زنگی نماید کف دریا و مازو و زاک  
کوفته بپزند و چله را بر و غن بسر شد و در رکوی  
ببجد همچون بلیته و در جراح و ان نهند و روغن دروی کند  
و ببفروزد اگر یکی در شیشه کند و آهنگ نارسیده  
در روی ریزد و گوگرد فراز شیشه دارد آتش بر افروزد  
**اگر** بیه جز بر دست طلی کند آتش دست را  
زیان کند **اگر** بیه جز بر کون دیک مالند بگوش

نیاید و اگر زرنیخ و قیده و سپر که اندر جای کند همان فعل دارد  
**اگر** خواهد تا دیک بی آتش بر سر برف بگوش  
آرد آهنگ آب نارسیده اندر سر که کهن بیاید  
و بر سر برف نهند و دیک بالای او نهند اگر کافور اندر  
کند و شیشه را بر آتش نهند آتش فرو میرد اگر این  
یا بلور یا قصاب بدارد و حراقه آتش نزد یکیش  
برد آتش ببفروزد **اگر خواهد** که انگشتان خویش  
بارگوبار را چون شمع ببفروزد چنانکه نسوزد و رنجی  
بدون نرسند بپزند شب یانی و لختی بورد کابلی  
و لختی کف دریا و لختی گوگرد باری بس جمله را سرد  
بکوبند و بسره که بسره شد و زو بر انگشتان نیک مالند  
و نطفه بسیند بروی انداید و آتش بدو اندر زنده  
تا بر افروزد و مسیح زیان ندارد اما کور با پند

که نخست بشیر و نمک بشوید و همچنان رهاش کنید تا خشک  
شود پس از آن دارو بروی مالذ و نقطه و آتش  
اندر زند که البته نسوزد و وزیان نرساند

### باب هفدهم

### اندر عملهای شراب و لعبهای آن

اگر خواهد نابیند سازد بوقتی که بنیید مانده بناید  
و مجلس با خر سیده بود بستاند مقداری ریوند چینی  
و بکوزه آب اندر کند و سرش به بند تا دیگر روز  
بدیگر کوزه اندر کرد اند بنید پرون آید اگر خواهد  
که ترشی از سیکی برود تخم کند نا دروی افکند تا شیرین  
کرد و اگر کوزه ققاع نوبستاند و سرش سخت کند  
وزان بس و پیرا بخت سیکی اندر نهد ترشی از وی  
برود و اگر خواهد تا سیکی یا سرکه سرخ را سپید کرد اند

مقداری سیببند خایه اندر وی افکند و بشیرش برزند  
تا بهم بیامیزد و بنهد تا صافی شود سپید پرون آید  
اگر خواهد تا بداند که در سیکی آب مست یا نه بستاند  
قلم و بروغن کبچد یا روغن کوز و پیرا اندر زند و زان  
پس سیکی نیز و پیرا اندر زند چون برار در نگاه کند  
اگر قطع قطع بدان قلم ایستاده نیست بدانند که  
در آن سیکی آب است و سرکه انوری را همچنین  
توان دانستن و اگر خواهد تا سیکی را برنگ سیاه  
کرد اند آب بقم و لختی زاک با وی بیامیزد تا سپید  
کرد و اگر سیبی در سیکی افکند و او بزیر فرو شود  
اندر سیکی آب باشد و اگر بر سر پاستد آب  
بنود اگر خواهد تا آب را از سیکی جدا کند سیکی را بفتح  
فرو کند و مقداری زاک سوخته در قرح افکند آنچه بزیر

قدح باشد آب بود و آنچه بالا بود یکی باشد  
و اگر شیطره سندی با علك و اندکی انار و بسایند  
و کسی دیند تا بیوید عطسه همی آرد و تیز همی کند و چون  
خواهد که آن به شوذ بینی و مقعد را جرب کند اگر باره  
بوست حراند در یکی افکند هر که از آن یکی بخورد  
جنگ و عریده کند اگر خواهد که با ول قدح کسی را مست  
کند ریمه گوش اشتر با لختی افیون یا باداکی پنک  
غالیه در قدح افکند و بدو دیند تا بخورد و اگر خواهد که  
بهش باز آید و اگر خواهد که کسی از یکی مست  
نشود نیم دانه شک کافور اندر قدح کند و بدو دیند  
تا بخورد که پس از آن مست نکرد و اگر خواهد تا یکی  
بقدح در دست کسی بخوش آید لختی سر که در قدح کند  
و اندکے امن باوی بیامیزد و یکی اندر کند که

که بعد از زمانی بخوش آید اگر با ذام تلخ را بوست باز  
کند و زو نقل همی خورد مست نکرد و اگر بار چهارم جریع  
در صراحی شراب افکند آن شراب مستی کمتر کند  
و اگر مرد را باروغن و نطفه بیامیزد و لختی از وی در قدح  
پیکی در افکند آتش از قدح بر افروزد اگر خواهد  
تا یکی را بسره که گرداند لختی مرز خالص بتانند  
و اندر یکی افکند که در ساعت سر که شود اگر خواهد  
تا از صراحی یکی آتش بر افروزد لختی نمک در وی  
افکند و گوگرد بر سر صراحی کند و آتش نزدیکش بر افروزد  
تا زبانه آتش بر آید و بایند که صراحی بر بنباشند  
و اگر خواهد که کسی بی پیکی زو دست کند بتانند  
باره گوشت فربه و تنکش کند و اندر میان کین  
اندر نهند تا گرم اندروی افتد و آن کرهارا بر سپاه

بود پس ایشانرا خشک کند و در ناون بسپایند  
وز آن بس و پیرا با غالیه پیامیزد پس هر که خواهد از آن  
غالیه پیوی کند اندر وقت مست کرد و بخوبند  
و اگر جرک کوشش اندر بنید کند و بکسی دهد زود  
مست کرد و و پیر خفته بماند اگر خواهد که ویرست  
شود تخم لرپس و ناخواه و تخم کند نار آبکوبند و بر تان  
خور و که ویر مست شود اگر خایه مور اندر یکی  
پیامیزد و بکسی دهد تا بخورد تیز بروی افتد چنانکه  
باز نتواند داشتن و اگر تخم ترب بوست کند  
خور و تیز را باز دارد **فضل**

**اندر بابها دیگر** اگر خواهد تا خایه بخته  
پیش آرد که بنشته بروی بود چنانکه اگر لبتندش  
نشود بتانند خاکسته کند نای شامی و باب باور و ک

و پیرا تر کند و بد و آنچه خواهد بر خایه پیویند و بنهد  
تا خشک کند و زان و پیرا در آتش نهد تا پیزد و بوست  
از وی باز کند بنشته درون خایه بدیدار آید  
و اگر بزاک بنیپند همین فعل کند اگر خواهد تا خایه  
سرخ در دهان گیرد و بسپید پرون آید  
مقداری ترف ترش یا تر شده ترنج بد دهان کیسرد  
و خایه را در دهان نهد و ساعتی و پیرا در دهان همی آرد  
چون پرون آرد بسپید شده بود اگر خواهد که خایه بر  
سپید را از دهان سرخ پرون آرد و انگ پیکمی  
ورس شامی اندر دهان گیرد و زان بس خایه را  
اندر دهان نهد و زمانی صبر کند چون پرون آرد  
سرخ باشد اگر خواهد تا خایه مرغ بانی آتش پیزد  
بتانند امگ نار سپیده و خایه در میان او نهد

و آب بروی ریزد و غصاره بر سر وی بوشند  
و یک ساعت رها کنند تا بپزد اگر خواهد تا خایه مرغ  
بر آتش بای بازی کند خایه را بسوزن سوراخ کند  
و بکند تا تهی شود و دو درم شک چوبه در او کند و سوراخ  
وی با نمک سخت کند و برابر آتش نهند تا بای بازی  
کند و اگر خواهد تا خایه مرغ اندر هوا بپزد و پیرا بسوزن  
سوراخ کند و میانش را تهی کند و بماء تموز ژاله  
اندر او کند یعنی ظل شب و سوراخش را بموم محکم  
کند و اندر آفتاب نهند چون گرم شود بسوی هوا  
بپزد و اگر خواهد تا از کاغذ بطی کند که بر سر آب  
بای گو بذبستند کاغذ و بطی مجوف از او بکند  
و او را بروغن مایه و زعفران بینداید و مقدار دانه  
سنگی ژپوه اندر بایش افکند و دانه سنگی اندر

سینه او و زان پس او را اندر آب نهند تا در میان  
آب سی جمده بازی می کند اگر خواهد تا مرغی کند  
از کاغذ که در هوا بپزد شیشه بر ژاله و مرغی  
کند از کاغذ میان تهی و شیشه را در میانش نهند  
و در آفتاب رهاش کند چون گرم شود بسوی آسمان  
بپزد و اگر کاغذ را بر ژاله ترکند و چون خشک شود  
مهره بزنند و چیزی بروی بنویسند و زان بسوی  
آفتاب نهند کاغذ در هوا بپزد و اگر خواهد که صورتی  
کند که اندر میان زمین و آسمان بپزد خایه مرغ بستند  
و همچنان سوراخش کند و صورتی کند از موم  
یا از کاغذ و خایه اندر میان او نهند بافتاب نهند  
چون گرم شود اندر هوا بپزد و نیکوتر آن بود که این  
عمل در خانه کند و بدان وقت که آفتاب در سوراخ



خانه در افتاده باشد و صورت را بنهد تا از سوراخ  
خانه بیرون شود هوا یکسزد و اگر خایه را همچنان  
که کف تیم میان مٹی کند و ریوه دروی ریزد و در کرابه  
بخانه گرم و پیرا بنهد در ساعت بالا شود و بر کنبه کرابه  
بایستد و اگر در کرابه سوراخ باشد از سوراخ بدر شود

### و بیفتد بابها مختلف هر ده هم

اندر عملها مختلف اگر خواهند که انکشتان را  
همچون زرین کند طاق خراسانی و بناخن کره خرد ببرد  
همچون خردل و زان بس ترب را میان مٹی کند  
همچون حقه و این طلق اندر ریزد و در زمین و پیرا بیاند  
چندانکه حل شود بس بر کوی کتان و پیرا بیالاید و در طای  
و پیرا چندان رها کند که خشک شود بس از آن و پیرا در کوزه  
قناع نو در کند و آب کافور و آب ترب باوی

بیامیزد و در زیر سر کین گرم یک ماه بپا کند بس از آن  
گوشت فربه را تنک کند و قلقلد کوفته بروی براند  
و جمله را بچیزی در پیچد و بجا یکاه گرم بنهد تا گرم اندر  
وی افتد بس آن گرمها را از وی جمع کند و در شیشه ر  
انگند و زرد جو به کوفته با وی بیامیزد و دو روز در شیشه  
کند بس بر آرد و زرده خایه و بنج درم سنگ زرد جو به  
در وی کند و سه شیشه را به کپس محکم کند و در زیر سر کین  
با نرده روز بتابستان بپا کند و زان بس بیرون آرد  
حل شد بود بس بر انکشتان آب نوشا فرمالد  
وزین دارو بر انکشتان بینداید و دست را بافتاب  
بدارد تا انکشتان مانند زرین شود و روز کاری بماند هم  
بدان صفت اگر خواهند تا رنگ اسب را پاک کنند و بیکر  
کرد اند بخلاف آن رنگ آب گرم بر پتور ریزد تا وی

بسم الله الرحمن الرحيم  
بیتها در روز دوشنبه

باز بند و دیگر باره نوی از رنگ دیگر بر آرد اگر خواهند  
که انگشتری را بر زمین براند انگشتری که میان تهی بود  
بتانند و دو درم سنگ ژپوه در میان کند و زان پس  
یکین دروی نشانند و بجایی که تپش آتش بود و پیرا بنهد  
تا حرکت کند اگر خواهند تا کوزی بگرداند بتانند کوزی را  
و میانش تهی کند و زالو در میان وی کند و بسه لشم و پیرا  
سخت کند تا خشک شود و اندر پیش بنهد و افسون همی  
خوانند تا حرکت کند بر خویشین و اگر خواهند که از کوزی او را  
مختلف آید میانش تهی کند و لختی گوگرد و ژپوه اندر کند  
و سوراخش را به کل حرکت محکم کند و زان پس و پیرا آتش  
نهند تا با و از آید اگر بیل کوفته به پنی بره اندر و پیش  
از آنکه و پیرا بند مویش را بی آب گرم پاک بتوان کردن  
و اگر لختی آنگرد به تنور سبز افکند سر تا همه تباه شود

و اگر ژپوه در تنور خجاز افکند تا آنها بجمه به تنور اندر افتد  
و اگر یک من نمک کوفته در یخدانی افکند همه بکند از ذ اگر  
خواهند تا کار د کند شود چنانکه هیچ بند دستانند خرمه  
و بر پس بنید آید بار و غن که مر چند بیشتر مالند کند تر بود  
اگر خواهند که آسیاب را از کشتن باز دارد و بتانند  
مقدار پنج درم سنگ قلعی و او را باره باره خرد بکنند و با  
یک مشت کندم بیا میرد و اندر سوراخ سنگ افکند  
چون خواهند که عمل نمایند دست بروی نهند و افسون همی  
خوانند باز آید اگر خواهند تا قرابه بر کف دست  
نکون سار بدارد بتانند دبیق و کف دست را بند و مالند  
و بازی کند و چون خشک شود دست را دست را بدندان  
تر کند تا لعب بتواند نمودن اگر خواهند که رسن قنبر را  
بکشد روغن نطف اسکندری اندر و مالند بدانجا که خواهند

و یک شب رهایش کند پس از آن چون ویرا بکشد  
بکشد و اگر روغن و نطفه بکند ری نیاید پس را  
در تفرغه نهند و آب گوگرد بر آنجا که خواهند بریزد و یک شب  
رها کند تا در آن آب سوخته گردد آن وقت خشک کند  
و پیش مردمان بر جوب بندد و بکشند تا کپسته شود  
اگر خواهند تا شیری کند و مردی بخانک آن شیر مرد را خورد  
شیری کند از موم و مردی کند از نوشادر و مردور اندر  
طشت آب بنهد و دستاری تنگ بروی بوشند  
چون زمانی بود نوشادر بکند از دو جنان نماید که شیر  
مرد را خورده بود اگر خواهند دو صورت کند بخانکه بیکدگر را  
بخویشتن بکشند دو صورت کند از موم و در یک صورت  
آهن بنهان کند و در جنب دیگر صورت مغان پس ویرا  
بر یکدگر بنهد چون نگاه کند مرد و بهم کرد آید اگر خواهند

تا مردمان را آواز گری و شکال شنوایند لختی خایه مور  
در سوراخ موشان نهند اگر خواهند تا هفته بیدار نشود  
لختی خاک از سر کور مرده برگیرد و لختی از پایان او و بر روی  
هفته بر آید بیدار کرد و تا تو بیدارش نکنی و اگر بجای  
خاک استخوان مرده باشد بهتر بود اگر گمان و با دیوان  
مردور را بر بازو بندد خوابش نیاید و این سپاس فرما  
به کار آید و اگر آهن و بولاد خشک را اندر خون کوسفند  
کشن فرغار کند نرم شود اگر خواهند تا چیزی را از دو  
و دام جنان کند که با وی کند و بازی کند مقدار و از جنی را  
باب اندر کند و بچوشاند و زان پس از وی جهای  
خرد بکند و چون خواهد که این عمل کند ده ازین جهاد زنی  
وی افکند و بد پیشش تا درون شود چندان بازی  
کند که به پیشش گردد و چون خواهند که به پیشش آید

اب سرد بروی ریزد تا آرام گیرد اگر خواهد تا در کرم ماه  
مردمان را به نیز افکند پستاند بیاز دشتی و در کرم ماه به  
بانجا که خواهد و پیرا بر زمین گرم آبه همالذمر پس که برنجای  
نشیند نیز می کند و اگر خواهد که باز ایستد مقعد را  
بر روغن جرب کند اگر خواهد که ریش سیاه کسی که مست  
باشد سپید کند روغن یا همین در ریش او در مالذ و لوگورد  
دو د کند و چون خواهد تا سیاه شود با انگبین و سبر که  
ویرا بشوید همین عمل را بشانند آرد کجند و در باتیاه و پیرا  
بپند آیند و بگذارند تا خشک شود و بگوگرد کا زران و پیرا  
دوسه روز دو د کند روز سوم روغن شش بپند مرگبا  
ازین روغن بپند آیند سپید کرد و اگر شیطان سندی  
باعکاب بسایند و بکسی دهند تا بخورد در زمان بروی تپند  
افتد و جایه مور همین فعل کند اگر خواهد تا کسی را که آهک

کنند

کنند سیاه کرد و پستاند سی درم سنگ مازو و خود  
بکوبند و نیم درم سنگ زاک بروی افکند و با آهک  
بیامیزد اگر خواهد تا آشنائی سازد که سر پس بزد  
دست شوید دستش سیاه کرد و همین که در باب  
آهک نقیم و مملیه سوژه با آن پار کنند و اگر بسپوس  
وزاک شوید همین فعل کند و چون خواهد که دست  
ازین سیاهی پاک شود بیخ کشید و آهک را بهم پیاید  
و بزد دست بشوید اگر خواهد تا صورتی کند از ماد  
که مردم را بکزد لختی آب کیکنه اندر ماد کند که مردم را  
بکزد و بر کف دست ازین ماد صورت کژومی بکند  
و کسی را که خواهد بکوبند تا بر بان و پیرا بپسند که در وقت  
زباننش بدرد خیزد چنانکه کژدم کزیده را بود اگر خواهد  
که خیری را چون مرده کند و باز زنده کند بکبیرد

زنبور را و در روغن زیت افکند تا چون مرده شود  
 چون خواهد که بهشتن را آید اندر سر که افکند که در  
 زمان بهشتن را آید اگر خواهد تا کسی خوشتر را سلیزند  
 کبکج بر تقای وی بمالد اگر یکدم سنگ حشت سخت  
 و یکدم سنگ نوشادر و یکدم سنگ ژپوه را با یکدیگر  
 بیا میرد و بر مریس و سفید روی و برنج که ویرا در مالند  
 چون پیس سپید کردد اگر خواهد که کسی را بجنباند  
 چنانکه هیچ پیدا از نگر دفتانند دندان مرده موی  
 و خاک و بر پدید سو بر بالین وی بنهد اگر زنگار و تر  
 بس که تر کند و بر این انداید همچون پس کردد  
 اگر ماز و وشه را سوخته بر اینینه بیند آید و بر آتش  
 ویرا گرم کند شکسته نشود و اگر آب قلیه را بر نفس  
 باری چند بمالد چون زر کردد ۵۵۵۵

**با نوزدهم**  
**اندر شستن قصب و برداشتن نشان**  
**از جامها شستن قصب**  
 بتانند کل نیشابوری و آستان سپید و صابون  
 ماردانی و جمله را تر کند و زان پس با لایند و آن  
 آبش را با شیر زن بیا میرد و قصب را درونهند و سرش را  
 به بندد و همی ز نذ تا سپید و با کینم شود و از آن  
 بیرون کند و آب صمغ بروی دهند و در تنگ بنهند  
**شستن دیبا** بتانند کل ارمنی ده پتیر  
 آستان سپید پنج ستر مردور آب تر کند و زان پس  
 ویرا با لایند و زمره کا و وزمره کو پفند با وی بیا میرد  
 دیبا را بدان بشوید تا همه نشانها از وی ببرد  
**شستن خمر** بتانند آب تخم تان یا آب باجه

و باب کثیر ایام میزد و خزر ابدان بشوید و چون خشک  
شود آب بروی بد مذوم اندر زیر تنک نهند تا بشینند  
**سپید کردن جامه های رنگی** بتانند  
سما روغ و بوره و نمک و جمله را باب کرم بپا غازد  
و جامه اندر و نهند که سپید کرد و ذو نشاها از وی بیرون  
اسحق کندی گویند سر آن رنگی که جامه بدو آلوده باشد  
و مردم ندانند که آن چه رنگست انار داند آن را باب  
اشنان بچوشانند و آن جا بچاه را ابدان نیک بشوید  
وزان بس باب کرم و صابون بشوید تا پاک کرد  
**سیاهی بردن از جامه** بتانند سر کین  
کبوتر و او را باب بچوشانند بس جامه بدو نیک بشوید  
تا پاک شود پیار و عن زیت اندرونیک بمالد بس صابون  
نیک بشوید تا پاک شود و اگر ترف را با سر که ترفش

نیک بساید و زان بس در جامه مالذ و بعد از زمانی و پیرا  
بصابون بشورد و باری چند بچین کند سپیاسی  
از و پاک شود و اگر ترشه ترف را با سر که کهن بر جامه  
بمالذ و بافتاب نهند و بصابون بشورد سپیاسی جامه  
ببرند **حبر بردن از جامه** اشنان را باب  
بچوشانند و زان بس باب کرم او سپیاسی جامه را بمالد  
تا پاک کرد و اگر سر که را بچوشانند و یک کف اشنان  
سبز اند روی افکند بس جامه را بدو نیک بمالد و نهند  
لختی اشنان بر جامه بر افکند و بدست بمالد پس  
بصابون و پرا بشوید جامه سپید و پاکیزه کرد  
و اگر کج و سعت را نیک بخاید و بروی مالذ و زان پس  
جامه را بصابون بشوید تا پاک شود **مداد بردن**  
**از جامه** صمغ عربی را باب تر کنند و جامه را بدو

بشویند و بصابون و آب گرم تاباک شود یا پسر که  
و انار و ان و اشک نازا بهم بچوشاند و سیاهی را بزد  
بشویند و زان پس آب گرم و صابون تاباک شود  
**جرک گرفتن از جامه پاپ** اگر خواهد که بی شستن  
از جامه جرک بریزد استخوان سوخته را خرد بکوبد  
و زان بس و پراکرم کند در تکیه و بر جایگاه جرک پراکند  
و سنگی همواره بر سرش نهند تا جرک را از جامه ببرد  
و اگر جرک تمام نشده باشد باری دیگر بچین کند تا پروذ  
**نیل بردن از جامه** سر کین کبوتر را بچوشاند و جامه را  
بزد و بمالد و بصابون و آب گرم بشویند پاک باشد  
**قیز بردن از جامه** روغن زیت را بچوشاند  
و جامه را بزد و در زند و زان بس بصابون نیک بشویند  
تاباک شود **انقاس بردن از جامه**

میان نان گرم را بزد و اندر مالذ و باب گرم و پرا بشویند  
یا حریره گرم اندر و مالذ و باب گرم بشویند پاک کرد  
**قطران بردن از جامه** شیر تازه را نیک گرم  
کند و جامه بزد و اندر زند و بدست نیک بمالد و زان  
بس بصابون و آب گرم بشویند تا پاک شود کرد  
**نقط بردن از جامه** زمهره کو پسند گرم  
بروی بمالد و زان بس بصابون بشویند تا سپید شود  
و اگر روغن بر روی بمالد و زان پس آب گرم و صابون  
بشویند سپید شود **عالیه بردن از جامه**  
آن جایگاه را بر روغن کجند بیا غازد و زان بس بصابون  
و پرا بشویند و اگر ارده کخی در روی مالذ و باب سر کین  
جوشند و پرا بشورد پاک کرد **موم بردن**  
**انزجامتخ** را بر جامه بمالد و زان بس بر روغن

کرم اندر زنده و باب تافتن و پیرانیک بشویند تا پاک  
 شود اگر خواهند که امینی ساذه را کرم کند و کاغذ بر موم  
 نهند و امن کرم را بالای کاغذ نهند هم سخت نیک بود  
 و اگر جامه را بدو غ ترش بمالد و زان پس آرد جو  
 بروی بر آکند و بدست بمالد پس بصابون بشویند  
**موم بر خیزد زعفران بردن از جامه**  
 بوره و صابون و باب کرم و پیرا بشویند یا بنار و این  
 ترش و آشنان و آب کرم یا نخست باب کرم بشویند  
 و زان پس بوره کوفته در روی مالند و بزیرش گوگرد  
 دو ذکند تا پاک شود **معصفر بردن از جامه**  
 آشنان و لختی میان خود را بهم بیامیزد و باب <sup>انار دان</sup>  
 و پیرا بشویند و زان پس آشنان در روی بمالد و باب  
 کرم و صابون بشویند **آب هلیله بردن از جامه**

آشنان و انار دان و سرکه کهن را بهم بچوشانند  
 و جامه را بزد و بشویند و گوگرد زیرش دو ذکند  
 و باب کرم بشویندش **منی بردن از جامه**  
 اگر تازه بود پارچه و آب سرد جامه را بنهد و نمک  
 بروی بر آکند و یک زمان رها کند و زان پس بصابون  
 و پیرا بشویند تا پاک شود و اگر سیر یا پیاز را بکوبند و آبش  
 بیرون آرد و لختی نمک کوفته با وی بیامیزد  
 و جامه را بزد و نیک بمالد و زان پس بصابون شود  
 پاک گردد **بردن خون از جامه** جامه را با آب  
 کرم بشویند و زان پس آن چایکه را اینمک کوفت  
 نیک بمالد و بصابون نیک بشویندش تا پاک شود  
**بردن آب روغن اس از جامه**  
 ترف و دوغ ترش نخست و پیرانیک بمالد و زان پس



باب کرم و صابون بشویدش یا ترش ترنج و پکرله  
کهن ویرا بیا غازد بس بصابون بشویدش اگر چیزی  
بر جامه ریخته شود که خشک نکرد و البته از جامه نروذ  
بتانند آب لیمو و بروی مالند و زان پس ویرا  
بدان همکند و ریش کند تا خشک شود بس از ان  
ویرا بس که و اشنان همالذ و بصابون بشویدش  
بس اگر همچنان تر باشد و خشک نشود نخست با پاک  
ویرا همالذ و زان پس بصابون بشویدش و جامه را  
با قصاب بکشد و آب بروی همی ریزد و باری چند  
همچنین کند تا بپید شود و با کینه کرد **جر بیجا**  
**بردن از جامه باب کرم و خطمی و اشنان ویرا**  
بشوید اگر جامه بروغن کوز بیا لایذ نخست بروغن کجند  
ویرا جرب کند و زان بس باب نخود و اردو و ویرا

همالذ و بشویدش و اگر بروغن مامی جامه بیا لایذ بکشید  
و صمغ عربی ویرا بشورد و اگر بروغن کجند بیا لایذ  
بد و شاپ ویرا همالذ بس باب با قلی بشویدش  
و اگر جامه رنگین بخونی بیا لایذ نخست ویرا باب خاکستر  
بشوید و زان بس باب صافی و بسایه خشک کند یا شب  
و کل نیسایوری را بس که بیا غازد و بروی مالند و دیگر روز  
بصابون بشویدش و اگر جامه بروغن تخم کتان بیا لایذ  
پس بوس را باب بکوشاند و بروی مالند و زان پس  
گوگرد زیر او دود کند و اگر جامه بروغن کاه و بیا لایذ  
کل سر را بشیر ترش بیا غازد و زان پس جامه را  
بند و همالذ و باب کرم و صابون بشویدش و اگر جامه کتان  
بجزئی بیا لایذ دردی پس که بروی انداید و زان  
بس بصابون بشویدش یا ترش ترنج بروی مالند و اگر

و اگر جامه ابریشین بروغن بیالاید زمره کوسفند بروی  
مالد دوسه بار و مری با قتاب خشک کند و آهنگ  
و سرکین کبوتر جو شیند بروی مالذ و باب بشویدش  
**جریه بردن از کاند** اگر روغن بر کاغذ  
افتد نمک سوخته بروی بر آکند و سنگی کران بروی نهاد  
و اگر بز جراح پاروغن کجند بر کاغذ یا بر قتاب نوشته  
افتد کل سپا پانی را خرد بسایند و بروی بر آکند و چیزی  
کران بروی نهند تا جری را از کاغذ پیرون کشند و بیچ  
زیبانی نوشته را ندارد و اگر استخوان سوخته را خرد  
کند و اندک گرم کند و بروی بر آکند و زان پس  
سنگی کران بروی نهند هم نیک بود **جریه**  
**بردن از ادم** اگر جری پاروغن جراح بر پوست  
ادیم افتد آهنگ خشک و نمک را بهم بسایند و بروی

پیرا کند

پیرا کند و نیز بدست این دارو را بروی بمالذ تا پاک شود  
و از پوستها دیگر جری و روغن را همچنین باید بردن  
که یاد کردیم **رنک میوه بردن از جگمه**  
اگر رنک پوست انار بر جامه رسد صمغ عربی و شب  
یمانی از مریخی بهری بستند و مردود را خرد بکوبند و باب  
بکوشند و یک کف اشنان با او بیا میرد و نخست جامه را  
باب ترکند و زان بس ویرا با نجه گفتیم نیک بمالذ و صابون  
بشویدش یا بوره و کینه خرد را بهم بسایند و بروی مالذ  
و زان پس صابون بشوید و اگر جامه باب انار  
بیالاید با اشنان و صمغ عربی کوفته بمالذ و زان  
بس بشویدش اگر جامه باب انکور بیالاید پسر که  
و صابون ویرا بشوید و اگر جامه بیکی بیالاید  
سرکین اشتر را باب فرغار کند و دروی مالذ و زان

بس بامک و صابون و پیرا بشویدش **واگر** جامه بآب  
شفتا لویا لایند دوغ ترش دروی مالذ بس بآب کرم  
و آرد جو و پیرا بشوید **واگر** جامه را بآب انجیر پیا لایند  
بآب کرم و آرد جو و صابون و پیرا بشویدش **واگر**  
جامه بآب پوست کوز پیا لایند بدوغ ترش و پیرا  
بشوید و زان بس بآب کرم و صابون **واگر** جامه را  
بآب خرئوب پیا لایند بآب غوره و پیرا مالذ بس  
بصابون بشوید و اگر نه بگوگرد و دوذکند و بصابون بشوید  
**واگر** جامه بآب آلو پیا لایند بس که و اشنان  
و پیرا بشوید و زان بس بآب کرم و صابون **واگر**  
زرد آلو پیا لایند بنا رودان و پیرا بشوید و بگوگرد و پیرا  
دوذکند و بصابون بشوید و سر میوه که جامه بدو پیا لایند  
جون و پیرا اشنان بشویدش و بگوگرد دوذکند

و بصابون و آب کرم بشوید **واگر** جامه بآب خرما  
پیا لایند امک را بکینه خرما بشوید و بروی بینداید و زان  
بس بصابون بشویدش **واگر** بآب کوز تر پیا لایند  
باشنان بخته و قیده و پیرا بشوید و زان بس بآب  
کرم و صابون **واگر** جامه مخلوق پیا لایند انجیر  
خشک را بآب بخوشاند و با آب وی آن جایگاه را  
بشوید و زان بس بصابون و آب کرم تا با کینه کرد  
**واگر** بآب بالی پیا لایند کجذ و سغتر را نیک بخاید  
و بروی مالذ و زان بس بآب کرم و صابون بشویدش  
**جریه بردن از جامها که و پیرا شستن**  
**نشاندهی** اگر خواهد که بی شسته جربی را از جامه  
بیرد نمک کوفته بروی برآکند و چیزی کران بروی نهند  
کل نسیا بوری و نمک را خرد کنند و بهم پیا میرد

و بر جزئی جامه پیرا کند و چیزی که کران بر روی نهاد همه جربی را  
از جامه بدر کشد **و اگر** کل اسبانی را خرد بپویند و سیر  
و همچنان که گفتیم بر روی پیرا کند و سنگی که کران بر روی  
نهد تا جربی را بدر کشد و بشتن حاجت نیفتد

**باب بیستم**  
**اندر پندار کردن اسرار جماع و آلبستان**

این باب را از کتاب های علم نجشی برگزیدم و اسرار را  
که در کتاب نجشی پوشیده اندرین معنی مختصر و پیرایان  
کردم و مقصود از یاد کردن این باب آن بود تا اسرار را  
بفرماند که بسیار مردم پوشیده باشد از مرئوس  
اندرین کتاب یاد کرده باشم تا کتبم ناقص نبود

**یاد کردن چیزهای که لذت جماع افزاید**  
بدانکه چون زن مرد را نخواهد و بدشمن کیس رفتن جا را

مرد را اند پیرا باید کردن که زن خواستار او گردد و مجتنب  
برگزیند و کسی دیگر بر روی اختیار نکند و از جمله تدبیرها  
یکی آنست که ما اندرین باب یاد کنیم داروهای  
که به هنگام جماع کردن مرد را بر قضیب مالند و باز  
جماع کند تا زن را از آن لذت و خوشی بسیار  
بوقت جماع بیفزاید و این خود معلوم است که زنان  
جوینده خوشی و لذت شهوت اند **اگر انگرود** یا با به  
دردمان گیرد و بخاید و زان چو که درد مان جمع آید  
بر قضیب مالند و جماع کند لذتی بزین رسد و اگر  
سبند یا زنجیر یا بیل را با بکین درد مان گیرد و بخاید  
و بر قضیب مالند همین فعل کند و اکبین آمد همین <sup>صیت</sup> **خاک**  
دارد و لیکن آن بهتر بود که این دارو ها برین قضیب <sup>بیشتر</sup>  
مالند تا لذت بیش باشد و اگر خایه خروس را خشک کند

و خرد بکوبند و بار و عن زیت بیامیزد و زو منکام جماع  
 بر قضیب مالذ جزا و را نخواهد و زمره خرو پس  
 همچنین سخت نیک باشد و اگر خایه گری را خشک کند  
 بسایه بس از آن خردش بکوبند و بار و عن کبچد بیامیزد  
 و بوقت جماع از وی برفرج زن بینداید جزا و با این  
 زن جماع کردن نتواند اگر دانه پسنکی سفونیا را  
 بار و عن یا سمن بسایند و بر قضیب مالذ با مر زن  
 که جماعت کند بار نگیرد و اگر تخم لیکه و تخم ترب را  
 خرد بکوبند و زو تا قدر بنج درم سنگ اگر بتواند بخورد  
 در جماع کردن اندر وستی نیاید **اندر بزرگ**  
**کردن قضیب** بیاید و است که قضیب عضوی عصبی  
 نمایدن و بجماع بسیار کردن بزرگتر کرد  
 اما محمد زکریا الرازی گویند اندرین معنی بکسرد

خراطین

خراطین و انرا با کیزه بشویند و با قتاب خشک کند  
 اما بسایه بهتر و خردش بسایند و آنکه در کرما به رود  
 و قضیب را با آب گرم نیک بمالذ چنانکه پسرخ  
 شود و این دارو بار و عن شیره بیامیزد و در قضیب بندد  
 تا سه روز چنین کند قضیب بزرگ شود **نوعی دیگر**  
 چنانکه گفتیم بکیزد خراطین را و بشویند و خشک کند  
 و بکوبند و بر کوششت کا و نزاری تنک کرده بر آکند و  
 بشیره تان قضیب بسیار بمالذ تا سرخ شود و با آب  
 گرم نیک بمالذ بس آنکه این کوششت نزاری را با خراطین  
 بر قضیب مالذ مقصود حاصل آید **نوعی دیگر**  
 بکیزد لسان العصاره مقدار دو درم سنگ و در شیره  
 بیازد و قضیب را با آب گرم نیک بمالذ تا سرخ  
 شود و بروز و شب بدین دارو طلا کند و این است

که هم بزرگ کند و هم بقوت و سخت کرد **نوعی دیگر**  
این در کتبهها مقدار نیست و سخت عجیب است  
بگیرد باغ بشکر که کاران دارند چنانکه کهن نباشد  
و بر اندازه قضیب هم بر دس بمقدار و آنکه  
بس بمقدار و در کتبی مشک تنبلی بساید و بروی افکند  
و قضیب را نیک باب گرم بمالد چنانکه شرح شود  
بس در آن بشکر بندد از باداؤ تا نماز شام و چندان  
کرد که بوزه باشد و همه شب بدین جمله کار کند  
و اگر مدتی چند بچین کند بزرگ بماند و قضیب بقوت  
کرد و **نوعی دیگر** بکیر زو گو کرد و زرد و باروغن  
کا و بیامیزد و قضیب را نیک بمالد تا شرح  
شود و بعد ازین این دارو را بمالد تا بزرگ شود اما  
یک شب بیشتر بزرگ نشود **نوعی دیگر** بکیر زو

نخ

نخ تمزب و در روغن تان بکشند و آن روغن بر قضیب  
مالد سخت شود و پستی از وی پیر **نوعی دیگر**  
بکیر زو بون ارمنی و اکثر دارو مرکبی نیم درم  
و خرد بساید و با عسل در کر ماهه بر د و در ذکر مالذ  
و در خصیه بغایت سود دارد و سخت عجیب است  
**نوعی دیگر** زیتون نیم درم عاقر قرقا یک درم  
مشک و انکی همه را خرد بساید و با روغن زیت  
در قضیب مالذ و در خصیه و نواحی آن چنان شود  
که سختی که در برف باید گرفتن تا بنشیند و از بوزه  
**نوعی دیگر** اگر زرنج سرخ باشه اسب بساید  
و چو نشین بر کیر زو نیک بود و آبستن نکرد و اگر بیه اناردا  
ببوند و لختی شب کوفته با وی بیامیزد و چو نشین  
بر دارد هم نیک بود اگر شکوفه حکم و نخم او را

منع البستی

بگویند بلیته را بند و بیالاید و پیش از جماع و پس  
از جماع با خویشتن دارد آب پتن نگرود و اگر برک  
ترب را بگویند و پیشم با خویشتن بر کیه و نیک باشند  
و اگر ششم خطل و ریم آهن و کلم و تخش و سقونیا  
از مریکی اند که پستانند و جمله را کوفته با لختی  
قطران بیامیزد و بر دارد و بار نگیرد و این از مویز است  
و اگر بس از جماع ببل کوفته با خویشتن دارد و سخت  
نیک باشد و اگر سر کین پیل بزیر زن دو فکند  
آبستن نشود و اگر سه و قبه آب با ذر و کور و همین  
فعل کند و بهری از حکما گویند که اگر زنی رو پسی  
چنانکه وی نداند نیم و امک سنگ زمره کفتار با چیزی  
بدند تا نخورد از فعل بند خویشتن دست باز دارد  
و فساد را نخواهد **اندر ابستنی** اگر زن آب پتن

نباشد و ندانند که پیش از جهت مرد دست یا از جهت  
زن بفرمایند تا مرد و زن مرد و برشته زاری  
جمار بار برود و جایگاه آب تا ختن کنند مرگشته که زین  
دو جایگاه خشک شود یا زرد کرد و منع آب پتن  
از جهت وی باشد اما علاج این حال که از جهت زن  
باشد است که این فرزند زن بخویشتن بر دارد و صفتش  
زعفران و جمانا و پنبیل و اکلیل الملک از مریکی  
په درم سنگ سافه هندی و قردمانا از هر یکی  
ده درم سنگ پیه بط خانگی از مریکی دو و قبه زرد و خایه  
نخت هم دو و قبه روغن نار دین یک درم سنگ  
انجه ازین دارو ها خشک بود جمله را بگویند و انجه تر باشد  
همه را بگذارند و جمله را بهم پیامیزد و بپزند  
و پیشم باک آخر روز بخویشتن بر کیه زرد و زان پس

ببرد شوی شو که نیک باشد و از بهتر آن بود که لختی  
مشک و زعفران را با زمره گرگ بپامیزد و به ششم  
باک زن با خوشن بر دارد که از مود و نیکیت  
و اگر پنبه و زعفران و مصطکی و مرومشک  
و میان خردل خرد بسایند و بروغن نار دین بسازند  
و زوشافه بسایه خشک کند و زان پس بخود برگیرد  
سود دارد و اگر سپر را بروغن کچد بخوشاند تا نیک  
ببزد و آن بس ششم باک بخوشن بر دارد سخت نیک  
باشد و اگر مروینوه و حب الغار را خرد بکوبند و سر روزی  
لختی از وی بر آتش نهند و جامه بروی فراخ کند تا دو ذ  
اندر فرج بشود این حال را سخت نیک باشد و اگر به  
بازو زمره گرگ را در هم آمیزد و بر قضیب مالند و در وقت  
بازن جماعت کند آن زن لاشک آبستن شود

97  
و اگر دو درم سنگ شب پیمانی و سماق و عود مندی  
و زعفران از مریمی درم پنجاهی همه را بکوبد و با نیکین  
ببشد و اندکی بشم باک را بروغن کلن بپالاید و زین  
دارو بروی بمالند و بخوشن برگیرد آبستن شود  
و اگر علق ابناط را با پیه بط و پیه خر بط بگذارد  
و زوزن بنه بخوشن برگیرد آبستن شود  
و اگر صبر سقوطری و مقل ازرق و شحم حنظل و غاریقون  
و سقونیا از مریمی یک بهر پستاند جمله را کوفت  
باب بسر شد و جب کند و نیم شقال از وی بخورد  
این حال را سود دارد و بدانکه سبب و علامت  
و علاج این حال ابتهامی اندر کتاب نفایت الطب  
یا ذکر دم و در اینجا مقصودم اختصار بود کتاب  
در آن نشود اندر دشوار زادن زن اگر زن دشوار



زاید و سنگ تفتا پس اندر دست جب بگیرد زاذن  
بروی آسان شود و اگر بسدر ابر را آن جب بندد  
آسان زاید و اگر زعفران کوفته را با آب بسازند  
و زومهره کنند و بر کردنش بیاویزد زاذن بر روی  
آسان شود و اگر سنب اسب یا سنب خر یا چشم های  
شور در زیرش دود کنند زود بزاید و اگر پسرکین  
کبوتر یا از مرد موی در زیرش دود کنند زود  
بزاید و اگر پسرکین کبوتر با گاه شبیه زیرش دود  
کنند سود دارد و اگر لانه خطاف را با آب گرم  
فرغار کنند و از آبش صافی کرده چهار وقیه بخورد سخت  
نیک سودش دارد و آسان بزاید جالینوس پس گویند  
علاج دشوار زاذن آنست که بشت وز غار و رانهاش  
بروغن زیت نیم گرم یا بروغن بابونه و چیری بمالند

بیش از زاذن بیک هفته سر روزی لعاب دانه به  
و لعاب تخم تان بخورد و اگر بر سیاوشان کوفته را  
با سیکی و لغتی روغن کبجد بیاویزد و بخورد و شخوار  
زاذن را نیک سود دارد و اگر در جینی و اهل را  
از مریخی پنج درم پشک بستند سیلخه سه درم پشک  
و نیم قوفه و مردوز راوند کرد و قسط تلخ از مریخی  
دو درم سنگ و نیم میعه و ایون از مریخی یک درم پشک  
شک دو دانگ سنگ همه را بکوبند و با آب بسازند  
و جب کنند و سه مثقال از وی با دو وقیه میخته به کار  
دارد و اگر دو درم سنگ اهل و نیم درم سنگ حلثیت  
و وشه و روغن اس از مریخی نیم درم سنگ چمله را کوفته  
بهم بیاویزد و بخورد این حال نیک بود و اگر مرو و میان  
خرد و میعه از مریخی مثقالی همه را بکوبند و با آب بپزند

و دو مثقال از وی با میخچه بخورد سخت نیک باشد  
و از موزه است **اندر افکندن بچه**  
اگر زن آبستن بچه بسیار افکند تند پیرش است که این  
دارو به کار دارد که از موزه است مقش تخم حنظل  
و مصطلی و زعفران و میعه خشک و بسند خوش از مریخی  
بهری بستاند و قدری مشک با وی یار کند پس همه را  
بکوبند و بسپیکلی بسهند و بخوبی بشین برگیرد و از غذا تا  
گوشت قیده خورد و این داروی دیگر مرد را سوذ دارد  
صفتش موم بسپیده درم سنگ اسبندان و تخم نعنع  
از مریخی یک درم سنگ تخم باذیان دو درم سنگ جمله را پس  
رطل سپیکلی نیزند تا به نیمه باز آید و زان پس انزروت  
و حصیض از مریخی دو درم سنگ کوفته با وی بیامیزد  
و یک کفچه روغن و کفچه انبیین صافی در وی کنند و جمله را

درم آمیخته کنند و بسنت ساعت یک کفچه بزنجبیل  
تا بخورد و سه روز پیوسته بچین می خورد که نیک بود  
و اگر باب مورد و ابی کند را و مازو و کطنا و شکر  
و رامه بخته باشند و لختی غایبه با وی آمیخته کند سخت  
نیک سوذ دارد و اگر نیم مثقال و حمر تا یا سحر نیا بخورد  
سخت نیک این حال را منفعت دارد **اندر فرزند**  
**مرده یا میمده در شکم مادر مانده بود** اگر فرزند در شکم  
مرده بود و بزیر نیاید لختی پسر کین کا و و ماسی شور  
در زیرش دو ذکند و لختی با آب در خوردش بداند  
تا فرزند مرده از شکمش بیفتد و اگر دل اشتر بخورد  
فرزند در ساعت بیفتد و اگر سذاب و تخم کزریاموی  
مردم در زیر زن آبستن دو ذکند فرزند مرده بیفتد و اگر  
ترمس و بودینه را با آب کوشانند و زان بس با وی

اهل و مشک طرا میسغ کوفته پیامیز و زوده و درم سنگ  
 بزنی بدید فرزند مرده را و شیمه را بیفکنند و اگر اهل  
 و زراوند و اسارون و انبیین از مریکی بگریستند  
 و جمله را خرد بکوبند و با انبیین بسهند و درم سنگ  
 از وی باب نیم گرم خورد و شیمه از وی جدا شود  
 و اگر یک مثقال کاه شیر کوفته را با کیمز اشتر و سیکی  
 پیامیز و بزنی و پد تا خورد این حال را نیک سوود دارد  
 و اگر مرده قضیب خویش را بقطران بیالاید و با زن مجت  
 کند شیمه از وی بزودی بیفتد و اگر زراوند کرد  
 و اهل و اسبند از خرد بکوبند و بزمره کاه بسهند و از  
 شاف کند و چون خشک شود بفرماید تا زن خویش تن  
 برگیرد که بزودی فرزند مرده و شیمه از وی جدا گردد  
 و از همه بهتر این حال را آگست که زن با خویش قطران

بریم

قطران برگیرد و غذا آب گوشت خورد که اندر وی کلم  
 و شبت و آنچه بدین مانند بخت باشد و این طلسم را بیازموزیم  
 و شخوار زاذن بخاصیت سخت نیک بود اگر همچنین بنام  
 انگس که خواهد بر قیصر یعنی بر پیمانده و پرا بنویسد و زان  
 پس بفرماید تا زن آستین در وی نشیند در روز اذن  
 بروی آسان شود و در حال بر آید ان شاء الله تعالی

۴	۱	۷	۶	۸
۳	۶	۲	۱	۸
۷		۵		۳
۳		۹		۴

شکل طلسم دشوار زاذن

و این طلسم دید چشم بدر است سخت نیک بود و اگر بر بازوی  
 راست بسته دارد  
 ان شاء الله تعالی  
 شکل طلسم چشم بند

۸	۸	۲	۲	۶	۱	۱۰	۱۳
۲	۴	۳		۷		۱۱	۲۰
۵		۴		۹	۳	۱۶	۲۱
۶		۱۹		۱۴		۲۳	۲
۱۲		۱۶		۲۵		۲۴	۲

## حساب یکساله اینست

بگیرد کوزمندی و میانه اش بدر کند و در ماهون خودش  
بسیاید و سرد و درم شک بر او ده آهن بولاد و نیم درم سنگ  
نوشادر پیکانی باوی بیامیزد و دیگر باره این جمله را  
در کوزمندی کند و سرش را استوار کند و در کل  
حلت گیرد و زان بس ویرا در میان آتش نهاند  
بس ساعتی بیرون آرد و روغن از وی جدا کند  
و موی خود را بد و نیک بیالاید تا سالی این حساب  
مانند و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب

ثم کتاب بیان الصناعات

فی شرح ریح الاول السنه

اربع و ثمانین و ثمانمائه

فی بده قسطنطنیه

م